



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

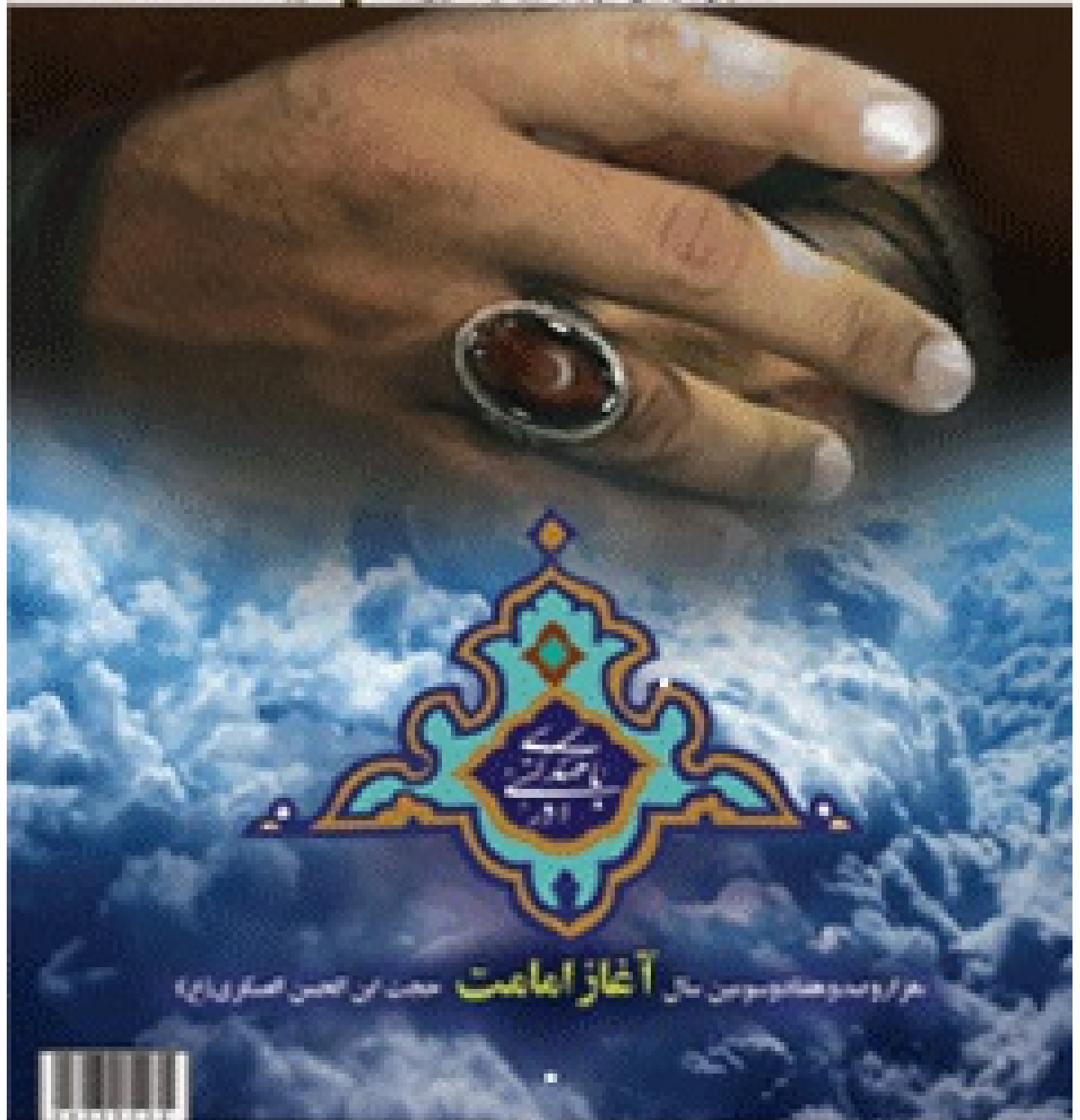
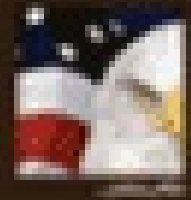
www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجموعه آثار شهید سید ابوالحسن علی حسینی (عج) علیه السلام

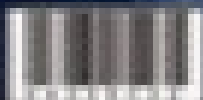
موسیقی

شماره ۲۶

ماهنامه



هر آرزوی دنیوی و دینی و دوزخ و بهشتی را میسر می‌کند **آغاز اعانت** حضرت ابن الحسن (عج) علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۲۱

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۲۱ - مرداد و شهریور ۱۳۷۹
۶	مشخصات کتاب
۶	هشدار! چشمی نگران ماست
۸	درآمدی بر استراتژی انتظار-۳
۲۱	عصر امام خمینی-۵
۳۴	مهدویت و فرقه ها
۴۲	حماسه دینی در ادب پارسی-۱
۵۱	آه سحر (ادعیه امام عصر ، عجل الله تعالی فرجه)
۶۲	شهر گنبدهای فیروزه ای
۶۶	باز هم نامه
۶۸	بزرگترین درد عالم
۷۵	علی در قرآن
۷۶	من، تو، او...
۷۸	حامی
۸۲	در مطبوعات
۸۵	پیغام سروش
۸۷	میعادگاه منتظران
۸۸	پرسش و پاسخ
۹۰	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۹

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۲۱ - مرداد و شهریور ۱۳۷۹ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

هشدار! چشمی نگران ماست

اسماعیل شفیعی سروستانی

وقتی تبلیغات سیاست بازی و تقلید جای تفکر، تدبیر و برنامه ریزی را گرفت بسیاری از سازمانها و مراکز فرهنگی و حتی بسیاری از اهل علم خود را با انجام پژوهشهای بی خاصیت چاپ انواع نشریات و تولید نرم افزارهای مختلف علوم اسلامی و... مشغول کردند و هر یک نیز با استفاده از بیت المال و حتی وجوهات شرعیه انواع سازمانهای مدرن و انباشته از اقسام کامپیوترها و میزها را بنا نمودند، بی آنکه پیش از اقدام درباره ضرورت ایجاد آنها و یا حتی جلب آگاهی درباره آنچه که توسط دیگران در حال انجام است کسب اطلاع کنند، بگونه ای که امروزه انواع آثار مشابه مثل داروهای ژنریک در بازار فراوان است در هنگامه ای که سرزمین فراخ اسلامی ما و مردم سایر کشورهای مسلمان نشین چشم براه طلعه آثار و اقدامات مردانی هستند که آنها را از فراز و نشیبهای فرهنگ غالب غربی و انواع اندیشه های فلسفی وارداتی و ایدئولوژیهای سیاسی و اجتماعی عبور دهد، متدولوژی غربی و پژوهشهایی به سبک شرق شناسان خودبنیاد در حوزه های علوم اسلامی رسمی و غیررسمی وارد شده است و حاصل اینهمه بی شک چیزی جز دور ماندن نسل جوان از آبخور زلال تعالیم دینی و ابتلاء آنان به انواع ایدئولوژیهای مسموخ و منسوخ دو سه قرن گذشته نیست انجام کارهای موازی و مشابه موجب به هدر رفتن سرمایه های مادی اشتغال تعداد اندک پژوهشگران در پروژه های مشابه افت خلاقیتها

و رها شدن طرحهای بنیادین در جامعه شده است چرا آنان که قدرت مالی و امضاء را در اختیار گرفته اند وقتی از تکراری بودن پروژه ای مطلع می شوند حاضر به ترک آن نمی شوند؟ چرا وقتی طرحی مهم و نو در میانه راه رها شده و مجریانش به دلیل نداشتن امکانات مادی و انسانی با چنگ و دندان و آه حسرت به پیش می روند به جای یاری جوانمردانه آنان همه را نادیده گرفته و برای تکرار همان پروژه و کسب شهرت و مقبولیت از صفر آغاز می کنیم چگونه است که برخی از متولیان سازمانهای فرهنگی علی رغم داشتن امکانات و وظیفه تعریف شده در سخنرانیهای خود از کمبود مبلغین مذهبی گلایه سر می دهند اما برای نجات مسجدها و کانونهای فرهنگی پراکنده در اقصی نقاط ایران اسلامی و تربیت و اعزام روحانیون آستین همت بالا نمی زنند و میدان جهاد فرهنگی را تنها با شعار و تراکت تبلیغاتی انباشته می سازند؟ و گزارش سالانه را با آمار برگزاری مسابقات رنگارنگ پر می کنند؟ چرا وقتی می توان با هزینه هشتاد تا یکصد میلیون تومانی یک سمینار آنهم در سالهایی که به نام مبارک امام خمینی قدس سره و علی بن ابی طالب علیه السلام مزین شده اقدام به ترجمه هزاران صفحه متون علمای مسلمان تربیت و بکارگیری صدها محقق و پژوهشگر حوزه علوم دینی و صدها طرح دیگر نمود خود را دلخوش به گردآوری ۵۰ مقاله دست دوم و چند تراکت و تیزر تلویزیونی می سازیم حال اگر این هزینه را تا سقف دو یا چند میلیارد تومان در سال بالا ببریم تو خود حدیث مفصل بخوان از... چرا وقتی می توان با ۱۵ این مبالغ دهها مؤسسه غیردولتی را با دهها پژوهشگر مورد حمایت قرار داد و صدها برابر آنچه را که حاصل می آوریم فراروی نسل تشنه و منتظر جوان و مسلمان قرار داد با هزاران اما و اگر و شاید تضمین کننده نام و مقام و منزلت اجتماعی (و زودگذر) خود می شویم چه کسی می تواند ادعا کند که وابستگی ما و طرحهای ما به ادارات و سازمانهای رسمی و دولتی اثبات کننده صحت سلامت دقت و کارایی عمل ماست گذر انقلاب و نظام اسلامی از فراز و نشیبهای ۲۰ ساله عموماً مرهون مردان و زنانی است که خارج از نظام رسمی و اداری در همه جبهه ها حاضر شدند و امروزه نیز حاضرند. ورنه آنانکه در عین برخورداری و در امان بودن از گرفتاریهای اقتصادی اجتماعی سیاسی این عصر با بودجه های کلان قدمهایی متوسط آشفته و گاه ناقص برمی دارند هنری نکرده اند. ما نیازمند تجدیدنظر در سیاست اجرایی امور فرهنگی در همه ساحات هستیم

ما نیازمند استفاده دقیق و حسابگرانه از فرصتهای باقی مانده ایم

ما نیازمند درک این مهم هستیم که همواره چشمی ما را می نگرد. والسلام

سردبیر

ص: ۲

اسماعیل شفیعی سروستانی ۳- آرمان جایگزین

در بررسی هفت غفلت بزرگی که موجب بروز ناهنجاریهای بسیار در گستره حیات فرهنگی و مادی مردم این سرزمین بزرگ اسلامی شده، غفلت از موضوع «مهدویت و امام عصر، علیه السلام» در شکل خاص (ونه عام و کلی) به عنوان آخرین و یا در واقع هفتمین غفلت ذکر شد. این امر به جایگاه بارز این باور و نقش آن در زمینه سازی وضع مطلوب باز می گردد.

به عبارت دیگر، تا کسی متذکر آن موارد شش گانه نشود؛ متوجه ضرورت پرداختن جدی و فرهنگی به این موضوع نخواهد شد. تنها با گذار از غفلتهای مذکور است که امکان خروج از وضع نامطلوب فراهم می آید. در غیر اینصورت این امر در وجه صرفاً اعتقادی با چاشنی احساس و عاطفه در صورت قرن دو و سه هجری قمری گرفتار می ماند و کارکرد اصلی خود را از دست می دهد. شاید یکی از مشکلات مسلمین و بویژه شیعیان این بوده که علی رغم در اختیار داشتن امکانات بالقوه و نیروی نهفته در باورهای خود بدلیل غفلت از وجوه فرهنگی و مدنی مورد نیاز در گستره حیات تاریخی خود قادر به بهره گیری از آنهمه امکان نبوده اند.

بی شک نمی بایست فرض را بر این گذاشت که همه کسانی که به نوعی در قالبهای گوناگون امثال تشکیل مراسم مداحی، برگزاری مجالس جشن و سرور و یا امثال اینها متذکر نام امام عصر، علیه السلام اند، متذکر همه غفلتها و راههای علاج نیز هستند. چنانکه نمی توان تصور داشت با رونق بخشیدن به جشنهای نیمه شعبان و ساختن انواع و اقسام برنامه های تلویزیونی می توان ره بجایی برد،

اینهمه در جای خود پسندیده و ضروریست اما جایگزین موضوع مورد بحث و مبتلا به در شکل کلان نمی شود.

بسیاری از مردم نیمه شعبان را با نقل و شیرینی سپری می سازند، چنانکه جمع کثیری از نویسندگان در شرح فلسفه غیبت و بیان ویژگیهای نواب خاص و عام کتاب و رساله نگاشته اند، اما باید متوجه این نکته بود که اینهمه برای خروج از بن بست و انفعال در شکل کلان و فراگیر کافی نیست، چنانکه عموم این آثار به هیچ روی قادر به هدایت خوانندگان از طریق طرح موضوع مهدویت و خارج ساختن آنها از بن بست غربزدگی و تاریخ و تمدن غربی نیستند. آیا هیچ پنداشته ایم ظ×ی لا ۰ پ ۱۰ اق ی - نحوه سیر

وضع مطلوب

وضع موجود چرا بسیاری از طراحان موضوع «مهدویت» طی همه سالهای گذشته از طریق تربیت جوانان (به شیوه علم آموختگان فرنگی) خود ناخواسته مقوم نظام آموزشی و تثبیت نظام اجتماعی و فرهنگی مغرب زمین در میان کشورهای اسلامی بوده اند؟ شاید بتوان یکی از دلایل و اماندگی مسلمین را (هنگامی که شدیداً نیازمند «تجدید حیات فرهنگی» بودند) در همین دانست، آنان قادر به استفاده از نیروی نهفته در میان باورها و تاریخ خود نبودند و در گیرودار با صورتها به صورت بندی مشغول آمدند چنانکه نتوانستند از طریق طرح «نظریه های کلی» افقهای دوردست را فراروی مردم بکشایند.

این سخن بازگوکننده اهمیت و ضرورت ترسیم جغرافیای مقصد و مأوایی است که می بایست به سمت آن رفت و یا جماعت بسیاری را بدان سوی رهنمون شد.

هیچ به «معنی مرگ» اندیشیده اید؟

درباره مرگ بسیار گفته و شنیده و از مناظر مختلف بدان نگریسته ایم.

«مرگ» در عبارتی لطیف «معنی بخشنده» به زندگی است. چنانکه هر کس حسب دریافت و تعبیری که از مرگ در ذهن و قلب دارد و آن را وجدان کرده به زندگی می اندیشد.

آنکه مرگ را عین سیاهی و پایان همه چیز می پندارد، به نحوی به زندگی می پرازد و آن را معنا می کند و بعکس آنکه مرگ را چون راز سریمهر می شناسد و با دریافتی ژرف از آن بعنوان پلی برای گذار و رسیدن به عالم روشنایی و حیات ابدی یاد می کند به نحو دیگری زندگی را معنا می کند. گویا «مقصد» نحوه رفتن و بودن را معلوم می سازد.

چگونه می توان جماعت مردمان را به سوی مقصدی برد اما هیچگونه تصویر و ترسیم روشنی از آن ترسیم نکرد؟ و یا چگونه می توان درباره راه رفتن و اسباب بردن اندیشید در حالی که مقصد در هاله ای از ابهام و تاریکی فرو رفته است؟ طی دو سه قرن اخیر، همه اقوامی که بدون ترسیم دقیق جغرافیای «مقصد و مأوای مطلوب» سعی در ساختن زندگی کرده اند علی رغم شعارها به سوی مقصدی شتافته اند که از آن بیزاری می جستند. این واقعه باعث بوده تا بتدریج این گمان بدل به باوری فراگیر و عمومی شود که: «سیر در میان فرهنگ و تمدن غربی و گذر از مراتب و منازل آن امری محتوم و ناگزیر است.»

دریافتی که شرننگ انفعال و واماندگی را چنان در کام ملتهای شرقی و مسلمان ریخته که همه هم خود را مصروف جذب تمام عیار عناصر فرهنگی و مدنی غربی ساخته اند.

همواره سه موضوع مهم می بایست در دستور کار همه کسانی باشد که بعنوان مصلح، آزادیبخش، ناجی و... درباره سرنوشت یک قوم اخذ تصمیم می کنند:

۱- شناسایی وضع موجود

۲- ترسیم وضع مطلوب

۳- ترسیم نحوه سیر از وضع موجود به وضع مطلوب

نشناختن همه جانبه «وضع موجود» رهن عاقل می شود. به آن می ماند که پزشکی بدون شناسایی حال بیمار و نوع مرض او نسخه تجویز نماید. این موضوع به همان اندازه اهمیت دارد که نحوه استفاده از دارو و آگاهی از کمیت و کیفیت موادی که مصرف می شود.

با توجه به «فلسفه تاریخ شیعه» و درک و دریافت آنان از انجام جهان، غفلت از امام عصر، علیه السلام، و موضوع ظهور به منزله تأیید فلسفه جعلی و بر ساخته فلاسفه و علمای علم الاجتماع غربی است. و به عبارت ساده تر؛ تردید در همه اقوال و آیات رسیده کتاب آسمانی و ائمه معصومین، علیهم السلام، است.

جای این پرسش باقی است که چرا علی رغم وضوح و آشکاری دستورالعملها و پیش بینی های متقن دانسته یا نادانسته درباره اش غفلت کرده ایم؟ بی گمان خداوند هیچ قومی را ناگزیر به پیمودن طریق تجربه شده اقوام عاصی و دورمانده از هدایت الهی نساخته که در این صورت موضوع ارسال رسل، قیامت و معاد و سؤال و جواب موضوعاتی لغو و بیهوده و عاری از حکمت حضرت باری تعالی به نظر می رسند.

اگر این فرض ساده، که ائمه هدی درباره اش بسیار گفته اند: «در آخرالزمان خشکسالی و قحطی فراگیر همه سرزمینها را در برمی گیرد» در دستور کار متولیان امر کشاورزی سرزمینهای اسلامی قرار می گرفت در طراحی برنامه های خود چه موضوعاتی را برای حراست از مسلمین و شیعیان از بلای این عصر در اولویت قرار می دادند؟ کشاورزی؟ صنعت؟ یا صنایع مرتبط با کشاورزی؟

این مسأله به بی توجهی مسلمین و معلمان آنان به پتانسیل قوی باورهای دینی و ضعف آنان در کشف لایه های تودرتوی آن دستورالعملهای حکمت آمیز برمی گردد. اگر چه طی سالهای متمادی درباره اهمیت این آثار و اقوال سخن بسیار گفته شده و به انحاء مختلف در تمجید و تقدیس آن، کتاب و روزنامه منتشر شده است، اما هیچگاه به نحو شایسته برای خارج ساختن آن دریافته از اجمال و جاری ساختن آن در عرصه تاریخ اقدام نکرده ایم. در حالی که همه امکان برای این امر و درافکندن طرحی نو فراهم بود. اما، تعلل و انفعال نه تنها بسیاری از فرصتها را از ما گرفت بلکه زمینه بروز نوعی یأس عمومی را نیز فراهم

نمود تا آنجا که بسیاری از ناکارآمد بودن دین در عرصه حیات مدنی و فرهنگی مردم داد سخن دادند. و از همین نقطه تیرهای زهر آگین به سوی دریافت دینی روانه شد.

البته سخن آنان که دم از ناکارآمد بودن دین در این عصر زدند خیلی هم بیراه نبود زیرا، آنچه که از آن به عنوان نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یاد می کردند و امید اصلاح امور را از آن می طلبیدند در اساس با مبانی دینی در تعارض بود و به آن می مانست که کسی طالب پرتقالی با طعم و رنگ سیب باشد.

ص: ۵

اصالت دادن به آنچه که محصول تفکر و فرهنگ غیردینی است چاره ای جز ترک دین و دل بستن به نظام معلول و بیمار غربی باقی نمی گذارد.

«طرح نو» نیازمند بازپرسی جدی از وضع موجود بود و اما، تلاش مسلمین عموماً مصروف مسلمان کردن موجودی بوده که در ذات خود شیطانی است. سخن ناتمام بخش اول (چهار حرکت) به همین موضوع برمی گردد.

سفینه انقلاب اسلامی به مدد اولین منبع سوخت از پایگاه ۵۷ برخاست و تا مدار ۵۹ صعود کرد و پیش از آنکه بر مداری ثابت و ساکن به انتظار سقوط و افول بماند به مدد منبع سوخت دوم تا مدار ۶۸ صعود نمود. اینهمه مدارهای ابتدایی و مقدماتی بودند و سفینه تا گذر از جوی که می توانست او را از سیاهیها و پلیدیها عبور دهد، نیازمند منبع سوخت سوم بود، زیرا توان آن دو منبع برای عروج به مدار مطمئن و شایسته کافی نبود.

چرخش سفینه بر مدار ۶۸ بطور ثابت بسیاری از انتظارات را برآورده نساخت و بتدریج بروز نوعی خستگی را سبب شد. بویژه در این مدار سفینه جماعت جوانی را با خود داشت که هیچ اطلاع روشن و تجربه شده ای از پایگاه ۵۷، مدار ۵۹ و بالاخره مدار ۶۸ نداشتند.

از این نکته نباید غافل بود که جماعتی ساز بازگشت به مدارهای قبلی و حتی پایگاه اولیه را کوک می کردند و خامان راه نرفته را نیز ترغیب و تشویق می کردند.

تبلیغ و تأیید مکرر مدارهای طی شده نیز بصورت طبیعی عاری از انرژی لازم برای صعود و یا حتی ماندن در مدار ۶۸ بودند، زیرا بیش از هر چیز عاری از خاصیت آرمانی و انگیزه های سزاوار بود. ما نیاز به طی دو سه قرن اخیر، همه اقوامی که بدون ترسیم دقیق جغرافیای «مقصد و مأوی مطلوب» سعی در ساختن زندگی کرده اند علی رغم شعارها به سوی مقصدی شتافته اند که از آن بیزاری می جستند.

منبع سوخت سوم داشتیم، یک طرح آرمانی ویژه در نسبت با نقاط عطفی که طی شده بود، آرمانی جاذب جوانان، تئوری دیگری برای سازماندهی همه قوا، همه امکانات و همه عوامل انسانی، اما با ویژگیهایی خاص خود، این ویژگیها را در موارد زیر می توان خلاصه کرد:

۱- رویکردی جدی و قوی به آینده داشته باشد؛

۲- ریشه در مافی الضمیر عموم مردم و جوانان داشته باشد؛

۳- خاصیت فرهنگ سازی داشته باشد؛

۴- خاصیت برانگیزاننده و شورآفرین داشته باشد؛

۵- از خاستگاه شیعی و روحیه قومی ایرانی برخوردار باشد؛

۶- ریشه در تاریخ این دیار و ساکنان آن داشته باشد؛

۷- الگو و نمونه ای عینی داشته باشد؛

۸- ملموس و واقعی جلوه نماید و جامع باشد.

ص: ۶

اینهمه ویژگیهای آرمانی تحرک آفرین را نشان می دهد که طرح درست آن (با توجه به همه غفلتهایی که می بایست جبران شوند) می توانست چونان مخزن سوختی مطمئن سفینه را از مدار ۶۸ عبور دهد.

اما اولین ویژگی:

همه تلاش مبلغین فرهنگ و تمدن غربی مصروف آنست تا با اسطوره زدایی (به معنی طرد هر نوع دریافت فراتاریخی) از عالم و دریافتهای بشری از یکسو و «تضعیف روحیه آرمانگرایی»، انسان را در گستره خاک و تمنیات صرفاً خاکی گرفتار آورند تا با پذیرش فرهنگ جهانی (غربی) و تن دادن به تمدن ویژه آن تابع چشم و گوش بسته آن فرهنگ و تمدن شود. از همین رو دائماً در تبلیغات خود اعلام می دارند «عصر آرمانگرایی و دریافتهای ماورایی گذشته».

رد این نگاه چندان نیازمند استدلال نیست. روح آدمی همواره متمایل به کمال است و در جستجوی سرزمینی مطلوب مهبای هر نوع ستیز. این مشخصه در دوران جوانی بیش از پیش خود را می نمایاند.

جوان در جستجوی آرمانی جذاب همراه با رویکردی نو به آینده همه توان خود را تقدیم می دارد. زیرا این تمناوی را در گذر از وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب یاری می دهد.

اگر چه برای نسل پیشین «پیروزی بر طاغوت» و یا «غلبه بر خصم» بعنوان آرمان و آرزویی جذاب خود را نمودار می ساخت اما با سپری شدن آن ایام و گذر سفینه از مدار ۵۷ و ۶۸ آرمانهای مذکور مبدل به واقعیتی ملموس آنهم در گیرودار با واقعیتهای سیاسی و اجتماعی شدند. از همین رو شدت آسیب پذیر نیز گشتند.

متذکر این نکته می شوم که آنچه می بایست فراروی جوانان قرار می گرفت قبل از هر چیز الزاماً می بایست از این ویژگی یعنی (رویکرد به آینده) برخوردار باشد.

اما ویژگی دوم:

طی دهه شصت همه چیز مهبای طرح و پذیرش موضوعی نو بود و جوانان نیز مستعد سیر در مسیری که روی به آینده داشت. اما تنها نظریه ای می توانست همه گیر و موج آفرین شود که در «مافی الضمیر» ریشه داشته باشد.

تمنیات بسیاری برانگیزاننده اند از جمله آنچه که نفسانیت آدمی طالب آن می شود اما، صرف نظر از نیازهای برساخته و کاذب تنها برخی امور ذاتی وجود آدمی اند و به عنوان عنصر مشترک همگان را دربرمی گیرند.

چنانکه «انتظار» ذاتی وجود آدمی است و ریشه در مافی الضمیر همه بندگان دارد و از آن به عنوان «امر مشترک» می توان یاد کرد. از همین روست که متذکر شدم تنها پیشنهادی می توانست و می تواند اقبال عمومی از سوی جوانان و مردم را در برداشته باشد که هر کس براحتی پس از مراجعه به خود مؤید آن شود و بصورت طبیعی و بدور از هر گونه غرضی نسبت بدان عکس العملی مثبت نشان دهد.

شاید بتوان یکی از وجوه ممتاز اسلام را نسبت به همه مکاتب، مسالک و ایدئولوژیها در این دانست که همه آنچه را که اعلام می کند و یا برحذر می دارد ریشه در مافی الضمیر آدمی دارد. بواقع عقل و قلب آدمی پذیرای آن است.

اگر چه هواجس نفسانی نیز برانگیزاننده اند اما، بدلیل نسبتشان با تیرگی و پلیدی دارای عمری کوتاه همراه با نوعی دلزدگی و نفرت روحانی اند.

ویژگی سومف آنچه که بدان نیازمند بودیم تا از مرتبه سوم از تاریخ انقلاب اسلامی گذر کنیم «خاصیت فرهنگ سازی» بود. بواقع پیشنهاد ما چنانچه عاری از این خاصیت باشد پس از چندی عموم مردم را که بصورت طبیعی سر در پی یافتن «ادبی برای زیستن و بودن» هستند پس می زند.

همه کسانی که طی هشت سال نبرد سری به جبهه ها زدند دریافتند که میدانهای نبرد، بسان جزیره ایست با ساکنانی متفاوت، صاحب اخلاق خاص خود، مناسک و مرامی متمایز، ادبی ممتاز و عاری از هر گونه دورویی، نفاق، دنیامداری و رذایل. اینهمه «فرهنگ جبهه» را تشکیل می داد. چنانکه در هوای آن داستانهایی از قهرمانیها، غزلواره هایی از دوستی و مهر خلق شد، سرودهایی که بصورت طبیعی حاضران در آن ساحت را دگرگون می ساخت چنانکه وقتی ساکنان آن جزیره به میان شهرها بازمی گشتند احساس دوری و غربت می کردند.

هیچ به رفتار، پوشش، زبان و خواسته های برویجه های آن دوران توجه کرده اید؟ جبهه ها زبانی دیگر را خلق کرده بود.

عموم جوانان مستعد پذیرفته شدن در یک گروه، هم رنگ شدن یا؛ آن و متمایز شناخته شدن هستند. این خاصیت (فرهنگ سازی)، می تواند یک عقیده آرمانی را از ساحت نظری و فکری صرف خارج ساخته و در صورت اخلاق، مناسک و اعمال متجلی سازد و جبهه ای عمومی پیدا کند.

بسیاری از خواص از اینکه مردم به حرفها و سخنانشان دل نمی بندند گلایه دارند. آنان از این نکته غافلند که مباحث کلی نظری مخصوص کلاس درس اند و تنها وقتی آن مباحث از ساحت خاص خود فرود آیند و از طریق زبان و ادب و ذوق همه فهم شوند در میان شهر و دیار جاری می شوند.

می بایست متذکر این نکته بود که هیچ بخشنامه و قانونی، هیچ زور و ضربی قادر به ساخت یک فرهنگ نیست، این امر می بایست بصورت طبیعی، آرام و بتدریج صورت گیرد و همواره انگیزه های قومی و آرمانهای بزرگ (به شرط داشتن ویژگیهایی که برشمردیم) قادر به ایجاد یک دگرگونی همه گیر هستند.

این امر بصورت طبیعی ویژگی چهارم یعنی «شورآفرین بودن و برانگیزندگی» را در پی دارد.

هیچ به عبارات منظوم قافیه پردازان مزدبگیر دقت کرده اید؟ ابیات منظوم آنان علی رغم صلابت عبارات و درستی قافیه و ردیف و وزن دل آدمی را می زنند، از دور تصنعی بودن را فریاد می زنند و بعکس، شیون مادران فرزند مرده صد مرتبه دلنشین تر هستند.

ص: ۸

بسیاری از خواص از اینکه مردم به حرفها و سخنانشان دل نمی بندند گلايه دارند. آنان از این نکته غافلند که مباحث کلی نظری مخصوص کلاس درس اند و تنها وقتی آن مباحث از ساحت خاص خود فرود آیند و از طریق زبان و ادب و ذوق همه فهم شوند در میان شهر و دیار جاری می شوند.

آدمی هر آنچه را در خانه دل جای دهد می ستاید، پاس می دارد، به پایش می نشیند و قربانی می دهد. برایش نغمه می سراید.

اگر شعارهای سالهای اولیه انقلاب و سروده های مردمی آن عصر را به خاطر آورید می بینید جملگی برخاسته از دل و ضمیر صاف مردمانند چنانکه نوحه ها و مداحیهای دوران جنگ و شبهای نبرد نیز از همین ویژگی برخوردارند. حیف که هیچگاه بدرستی «موسیقی جنگ مورد ارزیابی دقیق قرار نگرفت و سامانی درخور نیافت». اینها یادگار سالهای شور و هیجان و دلدادگی طبیعی مردمند. و تنها آرمانهای بلند و عاری از دستورات عملی دولتی می توانند احیاگر شور و هیجان عمومی باشند. این شور مردم را از میانه فراز و نشیبها عبور می دهد و وادارشان می سازد که چشم را بر سختیها و کاستیها ببندند و بعکس، زندگی عاری از شور و مردم فارغ از شوق در گيرودار فراز و نشیبها سر در لاک فرو برده و منافع فردی خود را جلب و حراست می نمایند.

آرمان شورآفرین، فرهنگ ساز است، موسیقی ویژه خود را خلق می کند، ادب خود را بارز می سازد و زبان و ادب سزاوار و شایسته خود را منتشر می کند.

پنجمین ویژگی برای آنچه که از آن بعنوان مخزن سوم سوخت سفینه مورد نظر یاد شده برخوردار است از خاستگاه شیعی است. ممکن است در بدو امر این تصور بوجود آید که نگارنده حسب علقه خود به شیعه امامیه این نکته را متذکر شده اما چنین نیست. شاید اگر این عبارت را با عبارت «خاستگاه ایرانیان اصیل» عوض می کردم در منظورم هیچ تغییری بوجود نمی آمد. عموم شیعیان پیرو مکتب ولایت ائمه هدی و علی بن ابی طالب، علیه السلام اند. در واقع آنان پیرو مکتب جوانمردی، شجاعت، فتوت، سخاوت و رادمردی اند. همه آنچه که در فرزندان امام علی، علیه السلام، چون خونی جاری بود، همه صفات و خصال مردانی است که در سرتاسر آثار و منابع ایرانی ستوده شده تا جایی که به عنوان اخلاق و روحیه عمومی ایرانیان قابل شناسایی اند.

شاهنامه ها قبل از اثر حکیم طوسی آینه این مرامند و پس از آن از شاهنامه فردوسی تا آثار عطار و نظامی گنجوی و از آنجا تا شاعرانه های حافظ و سعدی ادامه می یابند.

گاه متذکر این نکته بوده ام که از این جماعت نه مردمی راهب و گوشه نشین می توان ساخت و نه ملحدی لامذهب و عصیانگری جانی. همه آنچه در داستانهای حماسی و پهلوانی آمده در طول تاریخ تجربه شده چنانکه حافظ شیرازی به تمامی معنا آن را در هیأت «رندی» آشکار ساخته است.

پهلوانان نام آور شاهنامه از کاوه و فریدون گرفته تا سهراب و سیاوش و رستم جملگی عیاران قصه های عامیانه اند. سمک

عیاری که جامه عیاری پوشیده، رندان عالم سوز، سربداران خراسان، لوطی های زورخانه ها و بالاخره عباس میرزا و همه شهسواران میدانهای نبرد هشت ساله ایران و عراق.

بی شک همین صفات و خصال موجب بوده تا این قوم اسلام را و بلافاصله پیروی از اهل بیت و نبی اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، را پذیرا شود، بر آستان جوانمردی چون علی، علیه السلام، سر بساید و مهر حسین بن علی، علیه السلام، را در دل جای دهد. چنانکه همین امروز علی رغم همه ابتلائات روا و ناروا بیاد شهیدان کربلا بر سر و رو می زند، به کوچه و خیابان می ریزد و هر زمان دیگری هم که بوی صفا به مشامش برسد از جا برمی خیزد.

از همین رو بود که عرض کردم تنها چیزی این قوم را برمی انگیزد که ریشه در خاستگاه شیعه و روحیه قومی ایرانی داشته باشد.

ص: ۹

ایرانیان با مشاهده خصال جوانمردی در امامان خانواده نبی اکرم، علیهم السلام، پذیرای تام و تمامش شدند و اگر جز این بود شمشیر و تازیانه هیچ ترک و تازی نمی توانست برای مدتی کوتاه آنان را به زیر یوغ بیاورد تا چه رسد که از آنان بخواهد که با دل و جان هست و نیست خود را فدا کند.

این امر مربوط به ویژگیهای فرهنگی و اخلاقی است اما جز این می بایست آرمان و اندیشه پیشنهادی ریشه در تاریخ این دیار و ساکنان آن نیز داشته باشد.

جماعت بسیاری از خیل روشنفکران همواره از عموم و عوام مردم گلایه و شکایت سر می دهند که چرا آنان را پذیرا نیستند و با آنان همدلی و همنوایی نمی کنند. از همان سالهای اولیه ظهور جریان روشنفکری و سایر ایدئولوژیهای منشعب از امانیسم و ماتریالیسم، علی رغم تلاش و تبلیغ روشنفکران چپ و راست (سیاسی) هیچگاه این جریان مبدل به خواست عمومی مردم ایران نشد. چنانکه ادبیات و موسیقی روشنفکرانه اگر چه صورتی بومی به خود گرفت اما اقبال عمومی را به دست نیاورد. علت این امر به ندانستن و بی سوادی باز نمی گردد، مشکل این جریان ریشه نداشتن در تاریخ این سرزمین است.

طی هفت، هشت سال اخیر هم اگر چه دیگر بار همین جریان در پوشش تمایلات روشنفکرانه با پسوند اسلامی ظهور کرده و حتی جماعتی از روحانیون نیز طلایه دار آنند اما، گویی یک حس مشترک، یک بوی ویژه اجازه نمی دهد که عموم مردم کوچه و بازار پذیرایش شوند بهمان سان که مارکسیسم هیچ موفقیتی طی ۷۰، ۸۰ سال در ایران کسب نکرد.

صحبت از نیازهای مشترک (امر معاش) و حتی دفاع از آن شرط کافی برای جلب اعتماد و نظر عموم مردم ایران و برانگیختن آنها نیست. آنان همواره در پی آنند تا رد و نشان هر مرام و مسلکی را در بنیاد تاریخ گذشته خود بیابند چه این بن مایه تاریخی به نوعی انعکاس روحیه عمومی آنان نیز هست. گویا نگاه به گذشته و تجربه آباء و اجداد بدانها می فهماند که طرح و سخن پیشنهادی می تواند با تمنای درونی و تمایلات عاطفی آنان سازگاری داشته باشد یا نه؟

هیچ به این موضوع اندیشیده اید که چرا ساکنین این سرزمین هیچگاه ملحد، بت پرست و کافر نبوده اند؟

همه تاریخ گذشته و همه آثار مانده از دوران بی زمان و مکان اساطیری مؤید این مطلب است. این موضوع درباره اقوام اروپایی، آسیایی، آمریکایی و حتی اعراب ساکن سرزمین اسلامی صادق نیست، بهمان سان که در سابقه و لاحقه نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، و اجداد کرام ایشان هیچ نشانی از بت پرستی ملاحظه نمی شود.

هفتمین مشخصه هر پیشین

اشاره: در شمارش و بررسی برخی از عوامل رویکرد دینی و معنوی انسان عصر حاضر، حقیقت جوئی فطری و نیاز ذاتی او به خداپرستی و یک جهان بینی الهی که واقعیت وجودی او و جهان و هستی پیرامونش را به بهترین وجه برای او تفسیر نماید، در صدر عوامل و بعنوان اولین عامل برشمرده، مورد بررسی مختصری قرار دادیم.

و حال احساس پوچی و سردرگمی معنوی و خلاء روحی ناشی از فقدان این جهان بینی و اعتقاد واقعی به خداوند را به عنوان دومین عامل مورد بررسی قرار می دهیم. ۲. احساس پوچی و سردرگمی معنوی

هنگامی که بشریت از منبع فیاض تعالیم و حیانی محروم گشت و از درک راز هستی و آفرینش و هدف زندگی بالتبع عاجز شد و عنان روح و فکر خود را به دست کوران عصا به دستی داد که حتی از درک حقیقت حوادث پیرامون خود ناتوان بودند، شاهد تولد مولودی شوم و پلید بود که در گذر زمان آن مولود تبدیل و به هیولایی خطرناک شد، هیولایی که امروزه برای بلعیدن حیات آدمی و آرامش فکری و روحی او و امیدواری او به زندگی و... چنگ و دندان نشان می دهد.

و این در حالی است که بشر معاصر از اضطراب و احساس پوچی همه جانبه حاکم بر زندگی خود بشدت خسته و دلزده گردیده است. اضطراب، نیهیلیسم و پوچ انگاری کشنده ای که معلول سرسپردگی کامل انسان عصر ما بر تعالیم غیرو حیانی بلکه وحی ستیز و ضددینف افرادی همچون فروید و فویرباخ و... می باشد. همانها که خدا را مخلوق مشکلات روانی انسان می دانستند و قائل بودند که گزاره های دینی معانی منطقی نداشته و تحقق پذیر نیستند که نتیجه عادی این القائات چیزی نبود جز تصویر جهانی پوچ، بی هدف، خشک و بی روح و انزوای دین بعنوان منجی اصلی بشریت از صحنه تنظیم مناسبات و روابط اجتماعی و... جامعه، و در نهایت تولیدات وسیع انسانهای پوچ و بی هدف.

اوژن یونسکو نمایشنامه نویس ۸۲ ساله مشهور فرانسوی در آخرین مصاحبه مطبوعاتی خود در پاسخ این سؤال که چه پیامی برای مردم دنیا دارد؟ چنین می گوید:

هیچ، سالها عمر کرده ام. سالها نوشته ام ولی هنوز نفهمیده ام چرا به دنیا آمده ام و این همه تلاشها برای چه بوده است؟ اکنون در آستانه خداحافظی با دنیا هستم بدون آنکه دلم بخواهد پیام و وصیت نامه ای از خود برجای بگذارم. (۱)

و آنگاه با حسرتی عمیق چنین ادامه می دهد:

یک عمر آزرگار به نوشتن نمایشنامه پشت نمایشنامه ادامه دادم؛ چون نمی توانستم کار دیگری بکنم. اما همیشه حسرت این را داشتم که توانسته بودم کار دیگری بکنم... کاش استعدادش را داشتم که راهب شوم... وقتی انسان جهتی روحانی ندارد من جهان برین را طلب می کنم، می کوشم تا خدا را بجویم...^(۱)

سخنان اوژن یونسکو در واقع نمادی از دغدغه های عمیق انسان عصر جدید است؛ دغدغه ها و نگرانیهایی که طمأنینه و آرامش را از او سلب کرده است.

روژه دوپاسکیه محقق سوئیسی در تفسیر سرخوردگی و احساس پوچی انسان معاصر چنین می نویسد:

با اعلام پوچی زندگی و هیچ بودن جهان، زندگی در روی زمین عملاً معنی و مفهوم خود را از دست داده است. تمدن امروز غرب به انسان معاصر امکانات مادی گوناگونی داده است که نسل گذشته خواب آن را هم نمی توانست ببیند، ولی چون در این تمدن معنی انسان مفقود و مجهول است از این رو امیدها و آرزوهای ژرف او نادیده و ناشناخته مانده است. همه این امکانات مادی مانع از آن نیست که انسان کنونی در سیه روزی و ناامیدی فرو نرود.^(۲)

در واقع بخش مهمی از علل رویگردانی بشر از تعلقات زمینی (به مراتب واقعی خود) و احساس نیاز به نگاه ایمانی به جهان را باید در احساس وازدگی او نسبت به درخشش صوری مظاهر تمدن جدید و احساس عمیق پوچی خود و دنیای پیرامونش و احساس رنجش فراوان از ارزش زدایی و هدف زدایی در زندگی او جستجو نمود.

اینها همان نگرانیهایی است که انسان امروز را دچار یأس و بی هویتی و اضطرابی جانکاه نموده است.

یکی از صاحب نظران در این باره می گوید:

عصر اضطراب نامی است که روانشناسان بر این عصر نهاده اند، طبق آمار، در جهانی که به آن فراتر از مجرد می گویند، بسیاری از تختهای بیمارستانی ایالات متحده متعلق به بیماران روانی است.

ایشان در جهت بیان علت این ابتلاء بزرگ که گریبانگیر اینگونه جوامع شده است، می گوید:

ص: ۱۲

۱- کتاب از پوچی تا خدا، نوشته سعید شهرتاش.

۲- سرگذشت اسلام و سرنوشت انسان، روژه دوپاسکیه، ترجمه علی اکبر کسمایی، چاپ دوم، انتشارات فرجام، ۱۳۷۴، ص ۱۹.

امروز دنیای ما دچار قحطی تفسیر معنوی از جهان و هستی است (۱).

همانگونه که هفته نامه فرانسوی نوول آبرواتور در تحلیل از وضعیت فعلی جوامع صنعتی می نویسد:

اکنون میلیونها نفر مردم جوامع صنعتی و پیشرفته و مصرفی جهان احساس خلاء می کنند (۲).

نظریه پرداز معروف و سیاستمدار کهنه کار آمریکایی، برژینسکی، هم در حکایت وضعیت کنونی دنیای غرب می گوید:

خلاء اخلاقی تعبیر دقیقتری از پوچی معنوی است که بخش بزرگی از تمدن غرب را فرا گرفته است (۳).

خلاء معنوی یاد شده بشر عصر ما را به تنگ آورده است، پیشرفتهای تکنولوژیک، فتح فضا، ارتقای سطح رفاه، کشفیات بسیار سریع و وسیع علمی، سرگرمیها و تفریحات متنوع و تبلیغات رنگارنگ عصر مدرنیته، هیچکدام عنصر حیاتی و ضروری اما از دست رفته آرامش روحی و روانی را چنانکه مطلوب بشر است به او باز نگردانده اند؛ چرا که منبع فیاض و اصلی عطا کننده این عنصر به انسان تنها ایمان و اعتقاد به خداوند و سرسپردگی به دستورات و پیامهای الهی است؛ همان اعتقادی که انسان بر اثر هجوم فرمولها و نظریات بظاهر علمی و خداستیز، از موهبت وجودش محروم گشت.

در واقع ایدئولوژیهای مانند لیبرالیسم و مارکسیسم در چارچوب عقلانیت مدرن به تحمیق اذهان و افکار انسانها پرداختند و در ساحت این افکار باطل انسان با فراموش کردن خداوند دچار خودبنیادی به جای خدائینی و فراموشی گوهر وجود خود گردید و چیزی که در این میان برای او به ارمغان آمد، اضطراب، سرگستگی و خلاء معنوی بود و بس.

استاد شهید مرتضی مطهری با اشاره به نشانه های هشجاری بشر در این زمینه می نویسد:

امروزه همه دریافته اند که عصر علم محض به پایان رسیده و یک خلاء آرمانی جامعه ها را تهدید می کند (۴).

به تعبیر دیگری:

در نظم جدید جهانی یک خلاء سیاسی و ایدئولوژی در غرب به وجود آمده، در این دوره مارکسیسم شکست خورده، لیبرالیسم نیز حرفی برای گفتن ندارد و در واقع یک دوره خلاء ایدئولوژی پدید آمده (۵).

حتی مدافعان سرسخت لیبرالیسم نظیر فرانسیس فوکویاما (۶) نیز در مقاله جنجال برانگیز خود با عنوان «آیا تاریخ به پایان رسیده است؟» که پس از سقوط کمونیسم منتشر کرده است، خلاء روانی و پوچی معنوی را به عنوان ضعف اساسی غیرقابل انکاری در ایدئولوژی لیبرالیسم می داند. آسیبهای فردی و اجتماعی جوامع غربی

ص: ۱۳

۲- روزنامه ابرار، ۷۵/۶/۶.

۳- خارج از کنترل، نوشته زیگنو برژینسکی، ص ۸۶، ترجمه از کتاب (control out of)

۴- مجموعه آثار، انسان و ایمان، ص ۳۳ و ۳۴.

۵- پرفسور حمید مولانا، سخنرانی در مرکز آموزش و گسترش رسانه ها، روزنامه رسالت، ۷۰/۱۲/۱۰.

۶- استراتژیست معاصر آمریکایی ژاپنی الاصل.

با توضیحاتی که گذشت نسبتاً روشن شد که با توجه به وجود این خلاء آرمانی و معنوی علاوه بر علت یابی بخشی از پدیده رویکرد دینی انسان معاصر می توان بسیاری از آسیبهای فردی و اجتماعی را که امروزه در جوامع دین گریز خصوصاً غرب معاصر رخ نموده تفسیر کرد.

روژه دوپاسکیه محقق سوئیسی در این باره می نویسد:

بنا بر گواهیهای بسیار هر روز بر شمار جوانانی که بیماریهای عصبی دارند و عدم تعادل روحی پیدا کرده اند و به انواع مخدرات معتاد شده اند در غرب (و در جهان امروز بطور کلی در کشورهایی که به شیوه غرب زندگی می کنند) پیایی افزوده می شود...^(۱)

انسانی که از حداکثر قابلیتهای تکنولوژیک در جهت ارتقاء سطح استیلای خود بر طبیعت بهره برداری نموده امروزه در مقابله با فشارها و آلام روحی و عصبی بسیار ضعیف و منفعل و آسیب پذیر گردیده است.

روزنامه آلمانی فرانکفورد رونه شاو طی گزارشی با اشاره به نمونه کوچکی از آثار خطرناک احساس بی هویتی و پوچی و از خودبیگانگی می نویسد:

سالانه ۱۲ هزار نفر در دانمارک اقدام به خودکشی می کنند که این روند بشدت رو به افزایش است.^(۲)

اتحادیه مطالعات روانی ایتالیا اعلام نموده است:

ناراحتی عصبی به طور گسترده ای دامنگیر جوانان این کشور شده است.

بر اساس تحقیقات این اتحادیه: ۵۱/۸ جوانان مورد پرسش طرح تحقیقاتی این مرکز عصبی، ۴۸/۹ دچار افسردگی و ۲۵٪ در فکر خودکشی هستند، علاوه بر این کمیته اخلاق پزشکی ایتالیا نیز اعلام کرده است: سالانه هزار جوان خودکشی می کنند. رئیس این کمیته با اشاره به آمار وحشتناک خودکشی فریاد برآورده که:

پدیده خودکشی در میان نوجوانان و جوانان رو به افزایش است.^(۳)

روزنامه آمریکایی واشنگتن پست نیز طی گزارشی می نویسد:

روند رو به رشد خودکشی در کشور ثروتمند فنلاند نگرانی محققان غربی را که پاسخی برای آن نمی یابند برانگیخته است.^(۴)

ص: ۱۴

۲- خبرگزاری جمهوری اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۳/۶/۵.

۳- ماهنامه صبح، ش ۸۶، آبان ۷۷.

۴- روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۳/۱۲/۱۸ (به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی).

در گزارشی دیگر به نقل از شرکت بیمه درمانی کمونر (در مونیخ آلمان) می خوانیم که:

پرفسور کلاوس هورلمان سخنگوی مرکز روانکاوی بهداری بيله فلد می گوید: ۳۰٪ از کودکان ۱۲ تا ۱۶ ساله در آلمان از فشارهای روحی و روانی رنج می برند.

وی معتقد است:

فشار روانی والدین بر کودکان از جمله دلایل اصلی گسترش این نوع بیماریها در بین کودکان آلمانی است.

در ادامه گزارش این شرکت بیمه درمانی با اشاره به خسارت هنگفت ناشی از فشارهای روحی و روانی موجود در جامعه آلمان چنین آمده است:

بروز بیماریهای روحی در بین شهروندان آلمانی خسارات اجتماعی و اقتصادی بزرگی به بار می آورد به طوری که سالانه سه میلیون مارک به خزانه عمومی آلمان خسارت می زند. ۱۱ میلیون روز کاری به هدر می رود و منجر به بستری شدن افراد در مراکز درمانی به میزان ۱۱۵ هزار روز می شود. (۱)

و روزنامه فرانسوی لوپاریزین طی گزارشی درباره پدیده خودکشی در این کشور مرفه اروپایی می نویسد:

در فرانسه در هر ۴۰ دقیقه یک نفر خودکشی می کند و خودکشی اولین عامل مرگ نزد جوانان ۲۵ تا ۳۴ ساله و دومین عامل مرگ نزد جوانان ۱۴ تا ۲۵ سال است.

در این گزارش آمده است:

فرانسه با ۱۲ هزار مرگ به دلیل خودکشی و ۱۶۰ هزار اقدام به خودکشی از جمله کشورهای صدرنشین در این زمینه قرار دارد و مرگ و میر به دلیل خودکشی از مرگ و میر به خاطر تصادفات جاده ای بیشتر است. (۲)

جهت تبیین هر چه بیشتر این مدعا که خلاء روحی و اعتقادی و رویگردانی از خداوند، دلیل اصلی نابسامانیهای روحی جوامع امروزی بویژه جوامع غربی بوده و بشر عصر حاضر دواي اصلی درد خود را در رویکرد مجدد به دین و مذهب می بیند، گفتار یکی از استادان روانشناس کشورمان را در این زمینه مورد توجه قرار می دهیم. وی می گوید:

سال گذشته برای ارایه سخنرانی به یکی از کنفرانسهای بین المللی که در آمریکا برگزار شده بود، رفتم، یک مرکز بهداشت روانی در دانشگاه سنت لویی که از مراکز مهم و معروف دنیا می باشد از من دعوت کرده بودند، بعد از اینکه صحبتها تمام شد کتابی را به من هدیه کردند، این کتاب جدیداً چاپ شده و دو نفر از روانشناسان نامی از نویسندگان آن هستند، عنوان این کتاب این بود (عوامل فراموش شده در بهداشت روانی)، در این کتاب، این نویسندگان به کمک محققان دیگر به این نتیجه رسیده اند که: اگر بخواهیم بیش از ۵۰٪ کسانی را که به عنوان بیمار روانی در بیمارستانها بستری شده اند درمان بکنیم ناگزیر باید از مذهب به عنوان مهمترین عامل در درمان بیماران روانی بهره مند شویم. و یافته های متعددی را ارایه کرده اند.

در این کتاب که تمامش مستند است؛ مثلاً- اینکه سکتة های قلبی و بیماریهای که مربوط به حس ناامنی است یا مربوط به اضطراب و افسردگی چه میزان در افراد مذهبی موجود است و چه میزان در افراد غیرمذهبی...، حداقل گفته اند کسانی که مثلاً هفته ای یکروز کلیسا بروند و نماز بخوانند (به تعبیر خودشان) از مشکلات کمتری برخوردار هستند، و این چیزی است که دنیا دارد به طرف آن برمی گردد. (۳)

در نظر صاحبنظران منصفی که از خودباختگی به دور بوده و تعصبات کور آنان را از نگرش شفاف به واقعیات جهان کنونی محروم ننموده است، شهروندان جوامع غربی در عین وصول به رفاه مادی و غوطه ور شدن در انواع لذات زمینی و شهوانی، امروزه بشدت محتاج درمان روحانی و تشنه درک معنویات آنهم با تعریف دینی و مذهبی آنند.

یکی از پزشکان ایرانی که بیش از ۴۲ سال است که مقیم کشور آلمان می باشد، می گوید:

ص: ۱۵

۱- ضمیمه روزنامه اطلاعات، ۷۷/۱۱/۴.

۲- روزنامه کیهان، ۷۷/۱۱/۱۷.

۳- دکتر غلامعلی افروز، سمینار نماز، بابلسر، سال ۷۲ (کتاب نماز پیوند خلق و خالق، ص ۳۶ و ۳۷).

کسانی که در غرب از نظر مادی از وضعیت خوبی برخوردار هستند هیچگاه نتوانسته اند خوشبختی را به تمام معنی درک کنند، اینها بظاهر خوشبختند.

وی می افزاید:

به نظر من بشر به معنویات احتیاج دارد. بشر را نمی توان با ماشین مرسدس بنز و خانه زیبا خوشبخت کرد، این خلاء معنوی در آمریکا و اروپا احساس می شود، در شهر هامبورگ آلمان، شهری که بیش از هر شهر اروپایی افراد میلیونر را در خودش جا داده مشکل فقدان معنویت روی تمامی جنبه های زندگی افراد تأثیر منفی گذاشته است، مثالی در این رابطه می زنم: در آمریکا یکی از استادان دانشگاه بوستون به نام «جونز لاینز» کتابی را تحت عنوان «آیا آمریکا قابل نجات است یا نه؟» نوشته که به آلمانی هم ترجمه شده است از آنجا که سراسر این کتاب انتقاد از وضعیت اجتماعی آمریکاست انتشار آن در آلمان چنان با استقبال مردم مواجه شد که جلد دوم آن به محض انتشار کمیاب شد، یکی از واقعیت های تلخی که در جلد اول این کتاب آمده اینست که، یک نوجوان ۱۶ ساله آمریکایی در دروان کودکی و نوجوانی اش تا این سن (۱۶ سالگی) شاهد ۱۸ هزار مورد قتل، ۸ هزار مورد تجاوز جنسی و... در تلویزیون بوده است. این وضعیت که در این کتاب ترسیم شده در مورد همه کشورهای غربی صدق می کند.

ایشان در ادامه اضافه می کنند:

این واقعاً پیام بزرگی است برای کسانی که فکر می کنند اگر به کشورهای غربی بروند خوشبخت خواهند شد، در جوامع غربی انسانها از نظر امکانات رفاهی به حد اشباع رسیده اند اما دچار خلاء معنوی شده اند. (۱)

در هر صورت موضوع رنج آور و آزاردهنده خلاء اعتقادی و معنوی امروز به موضوع مهمی تبدیل گشته است که توجه اندیشمندان و نخبگان جهان ما بالاخص، متفکران دیار غرب را به خود جلب نموده است. رودی دوم رئیس مرکز مطالعات جهان سوم کشور بلژیک می گوید:

مردم در غرب خواهان معنی دادن به زندگی خود هستند: (۲)

بنجامین اسپاک، روانشناس معروف غربی در اعتراف به این امر در یکی از جدیدترین آثار خود می نویسد:

به نظر من جامعه ما بشدت از فقدان ارزشهای معنوی رنج می برد. (۳)

یا دکتر برنی میگل نویسنده غربی در این ارتباط می گوید:

مردم (در غرب) جداً تشنه مباحث معنوی و به دنبال یافتن معنی زندگی هستند. (۴)

چنانکه کریستین بونو محقق تازه مسلمان فرانسوی در این باره اظهار می دارد:

جوامع غربی از حرفهای سیاسی و اقتصادی خسته شده اند آنها تشنه معنویت هستند. (۵)

در نتیجه ما هم مانند آن نویسنده فقید معتقدیم که:

ص: ۱۶

۱- کیهان هوایی، ۷۱/۸/۱۳.

۲- در مصاحبه با فصلنامه حضور، ش ۱۸، زمستان ۷۵.

۳- دنیای بهتر برای کودکانمان، ص ۱۵۳.

۴- مجله شرق، شماره دوم و سوم، مقاله «در جستجوی امر قدسی».

۵- روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۵/۹/۵.

امروزه زندگی برای مردم غرب با آنهمه پیشرفت علمی، جز یک حرکت آلی و ماشینی چیز دیگری نیست. همه بصورت آلت و پیچ و مهره یک ماشین بزرگ و سترگ درآمده اند و از این روست که زندگی در غرب روزبروز بی روحتر و خشکتر از پیش می شود و بر دامنه خودکشیها و آدمکشیها و تباهی ها و تبهاریها افزوده می گردد.

وی در ادامه تأکید می کند:

غرب در فریفتگی نسبت به علوم تجربی، بعد معنوی انسان را از یاد برده است امروز از هر لحاظ به بن بست رسیده است و حتی همان علوم تجربی با پیامدهای تکنولوژیک و افزارگرانه آن و رفاه گسترده اش انسانها را نه تنها خوشبخت نساخته بلکه روزبروز تیره روزتر گردانیده است.

ایشان هم چنانکه ما در سطور سابق اشاره کردیم با بیان علت اصلی ابتلائات امروزی جوامع غربی (بلکه غرب فکری) می نویسد:

غرب کلید اصلی را گم کرده و برای باز کردن قفل این مسایل، کلیدی را که به این قفل نمی خورد به کار می برد. پاسخ همه این پرسشها (انسان کیست؟ زندگی چیست؟...) را نه علم و نه فلسفه بلکه دین می دهد...^(۱)

و این حقیقتی است که حضرت امام خمینی، قدس سرّه، در عصر خود توجه بشریت را به آن منعطف کرد و او را به سوی سعادت واقعی رهنمون گشتند. رهبر بصیر و حکیم انقلاب اسلامی حضرت آیهالله خامنه ای در این باره می فرمایند:

توجه و عشق به خداوند به زندگی معنی می بخشد و خلاءهای روحی زندگی بشر را پر می کند و موفقیت در همه میدانهای زندگی بشر را به همراه می آورد و علت اینکه در کشورهایی نظیر آمریکا هیچ چیز حتی پول، قدرت نظامی و علم نتوانست خوشبختی و آسودگی روحی و روانی به دنبال بیاورد. همین بیگانگی با خداوند و معنویت است.^(۲)

سید شهیدان اهل قلم سید مرتضی آوینی هم با نگاهی عمیق به چشم انداز تابناک پدیده معنویت گرایی انسان معاصر می نویسد:

با رویکرد دوباره انسان به عالم معنی خلاء درونی بشر که ناشی از بی ایمانی است، برطرف خواهد شد.^(۳)

بسیاری از نخبگان و اندیشمندان جوامع صنعتی در جهت ریشه یابی حوادث تلخی که ساختار زندگی اینگونه جوامع را متزلزل نموده با بررسی علل و عوامل رویکرد معنوی مذهبی مردمان این جوامع، همانند تحلیلگر روزنامه آلمانی دی ولت چنین اظهار می دارند که:

گروههای مذهبی امنیت درونی بشر را تأمین می کنند.^(۴)

و در ادامه اضافه می کند:

۱- علی اکبر کسمایی، پاورقی ترجمه کتاب بحران دانشگاه نوشته ژان فوراستیه، ص ۱۰۳ و ۱۰۱.

۲- ۷۵/۵/۱۸.

۳- مجموعه مقالات شهید آوینی، ص ۸۷.

۴- روزنامه کیهان، ۷۶/۱/۳۰.

برای مردم تشنه به تعالیم مذهبی هر کلمه انجیل به منزله کشتی نجاتی در اقیانوس کثرت گرایي است. از این رو جای تعجب نیست اگر گروه‌های بنیادگرایی مسیحی با اقبال چشمگیری در کشورهای غربی روبرو شوند.

چنانکه دکتر جرج کری سراسقف اعظم کلیسای کاتربری انگلیس می گوید:

شهروندان انگلیسی دچار نوعی خلاء روحی هستند که تنها از طریق آموزشهای مذهبی می توان آن را؛ برطرف کرد. (۱)

البته باید متذکر شد که خلاء معنوی و روحی بشر تنها در سایه تعالیم اسلام مبدل به اطمینان و آرامش واقعی می گردد. با کندوکاو در اظهارات تازه مسلمانانی که مدتهای مدیدی با تعالیم و حیانی بیگانه بوده اند بر صحت ادعای فوق بیشتر واقف می شویم:

کت استیونس خواننده مشهور انگلیسی که بتازگی با ترک پیشه خوانندگی، اسلام را اختیار نموده با بیان علل مسلمان شدن خود می گوید:

من در عصر تلویزیون و سفرهای فضایی و توسعه برق آسای صنعتی در لندن بزرگ شدم و در دنیای پیشرفته غربی زندگی می کردم، من سالها هر چیزی را که هر انسانی آرزویش را دارد در اختیار داشتم اما همیشه احساس خلاء در زندگی خود می کردم...

سعی می کردم از طریق الکل و سیگار خودم را تسلی دهم اما... (موفق نشدم)... به فلسفه شرق و مذهب بودا و تمرکز حواس و یوگا روی آوردم. این اولین قدم من برای پیدا کردن حقیقت بود که در نهایت می بایست به اسلام خاتمه پیدا کند. (۲)

ص: ۱۸

۱- خبرگزاری جمهوری اسلامی، به نقل از رادیو بی بی سی، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۳/۱/۶.

۲- نشریه نداء (جمعیت زنان انقلاب اسلامی) شماره هفدهم و هجدهم.

اشاره: اندیشه پربار «غیبت و مهدویت» در طول تاریخ از دستبرد فکری و عقیدتی و آسیب بدانندیشان در امان نبوده و هر از چند گاهی کسانی با دستاویز قرار دادن این اندیشه به فریب مردم عوام پرداخته اند.

سابقه این عمل حتی به پیش از دوران تولد امام مهدی، علیه السلام، می‌رسد. جریان فطحیه و واقفیه و بسیاری از فرقه‌های دیگر که در طول تاریخ بتدریج از جریان شیعه امامیه (اثنی عشری) جدا گشته، دستاویزی جز روایاتی که از طریق نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، درباره غیبت آخرین امام نقل شده بود، نداشتند.

در سده‌های اخیر نیز فرقه‌هایی اندیشه ناب مهدویت را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف و آمال دنیوی خویش قرار دادند و چند صباحی خلق روزگار را به اباطیل خود مشغول ساختند.

بدون شک آسیب شناسی اندیشه مهدویت و پالایش این اندیشه از افکار انحرافی بر غنای هر چه بیشتر آن خواهد افزود و نسل جوان را نیز از درافتادن به برخی از این انحرافها؛ حفظ خواهد کرد.

در سلسله مقالات حاضر تلاش شده که به گونه‌ای علمی و مستند برخی از اندیشه‌هایی که در دوران معاصر در ارتباط با موضوع مهدویت مطرح شده اند مورد نقد و بررسی قرار گیرد. باشد که مورد توجه اهل نظر قرار گیرد. ۱. شیخیه

«شیخیه» نامی است که به پیروان شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶ - ۱۲۴۲ ق.) گفته می‌شود. زادگاه احسائی روستای «مطیرفی» واقع در منطقه «احساء» می‌باشد. احساء از مراکز قدیمی تشیع بوده است و امروزه ایالتی است در شرق عربستان سعودی بر ساحل غربی خلیج فارس، به مرکزیت شهر «هفوف». احسائی در پنج سالگی قرآن را نزد پدرش شیخ زین الدین احسائی آموخت. ادبیات عرب و مقدمات علوم دینی متداول را در احساء فرا گرفت. او از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می‌کند که در آن شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به وی ارائه کرده بود. وی می‌گوید: «این رؤیا مرا از دنیا و آن درسی که می‌خواندم رویگردان ساخت.» این حالت سرآغاز تحولی معنوی در زندگی شیخ احمد بود که رؤیاهای الهام بخش دیگری را در پی آورد. او می‌گوید: «پس از آنکه به دلالت یکی از رؤیاهای به عبادت و تفکر بسیار پرداخته است، پاسخ مسایل خود را در خواب از ائمه اطهار، علیهم السلام، دریافت داشته و در بیداری بدرستی و مطابقت آن پاسخها با احادیث پی برده است.»

احسائی در سال ۱۱۸۶ ق. مقارن با آشوبهای ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم وهابی سعودی به احساء، به کربلا و نجف عزیمت کرد و از حوزه درس بزرگان تشیع همچون آقا محمدباقر وحید بهبهانی، سید علی طباطبائی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی و سید مهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء، بهره مند شد و اجازه های متعدد روایی از مشاهیر عالمان دریافت کرد. احسائی علاوه بر فقه و اصول و حدیث، در طب و نجوم و ریاضی قدیم و علم حروف و اعداد و طلسمات و فلسفه مطالعاتی کرد و در سال ۱۲۰۹ ق. به سبب بروز طاعون از عتبات به احساء بازگشت و در سال ۱۲۱۲ ق. به عتبات مراجعت نمود. سپس بصره را مسکن دائمی خویش قرار داد. در این هنگام بود که برای نخستین بار شروع به بیان بعضی از عبارات معماگونه و مرموز نمود که خشم علمای متشرعه بصره را برانگیخت.

در سال ۱۲۲۱ ق. به قصد زیارت عتبات به کربلا و نجف سفر کرد و سپس به قصد زیارت حضرت رضا، علیه السلام، عازم خراسان گشت. در بین راه در یزد توقفی کرد. اهل یزد از او استقبال گرمی به عمل آوردند و از وی خواستند که نزد آنان بماند و او اجابت کرد و پس از بازگشت از مشهد، یزد را مسکن خویش قرار داد و شهرت بسیاری کسب کرد.

چندی بعد فتحعلی شاه وی را به تهران دعوت نمود و در حق او نهایت احترام را به جا آورد و از شیخ درخواست کرد تا در تهران مقیم شود، اما او این درخواست را رد کرد و به یزد مراجعت کرد. در سال ۱۲۲۹ ق. در راه زیارت عتبات به کرمانشاه وارد شد و با استقبال مردم و شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه حاکم کرمانشاهان روبرو گشت و به اصرار حاکم در کرمانشاه اقامت کرد. در مدت اقامتش در آنجا سفرهایی به قصد حج و زیارت عتبات انجام داد.

پس از مرگ دولتشاه، در سال ۱۲۳۷ ق. عازم مشهد شد و در میانه راه چندی در قزوین توقف کرد. در همین زمان بود که با مخالفت برخی عالمان روبرو شد که پاره ای از دیدگاههایش را غلوآمیز و انحرافی تلقی می کردند.

نخستین مخالفت آشکار با احساسی از جانب ملا محمد تقی برغانی، معروف به شهید ثالث، از عالمان بانفوذ قزوین صورت گرفت. نقل شده است که برغانی در آغاز مانند دیگر بزرگان قزوین، حرمت شیخ را نگاه می داشت، اما در مجلسی که احساسی به بازدید او رفته بود، از روی آگاهی، عقیده خاص وی را در باب معاد جسمانی جویا شد و پس از شنیدن پاسخ، به وی اعتراض کرد و آن مجلس با جدال اطرافیان به پایان آمد. این رویارویی به میان مردم نیز کشید و جمعی از علما از احساسی کناره جستند. رکن الدوله، علینقی میرزا حاکم قزوین، محفلی برای آشتی علما با حضور آن دو ترتیب داد اما این بار گفتگو به تکفیر احساسی از جانب برغانی انجامید و انتشار این تکفیر توقف بیشتر احساسی را در شهر دشوار ساخت. احساسی از قزوین به مشهد و سپس به یزد و از آنجا به اصفهان و کرمانشاه رفت و در تمام شهرها با سردی از او استقبال شد، گر چه هنوز هم کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود. اما تلاش برغانی در تأکید بر تکفیر او و نامه هایی که در این باره می نوشت، از عواملی بود که عرصه را بر احساسی در واپسین سفرش به کربلا- تنگ کرد و او را از نیت ماندگار شدن در آنجا منصرف ساخت. آنچه از فتوای برخی علما بر ضد احساسی نوشته اند، مربوط به همین اوان و پس از آن است.

در مقابل، گروهی دشمنی با او را روا نمی شمردند، از آن جمله فقیه نامدار حاج محمد ابراهیم کلباسی بود که آسان فهم بودن پاره ای از آراء و تعبیرات احساسی را باعث سوء تفاهات و تکفیرها می دانست و آرای احساسی را در چارچوب عقاید امامیه تلقی کرده او را از علمای امامیه معرفی می کرد. به هر حال احساسی از کربلا- به مکه رفت و سپس از راه مکه عازم موطن خود گردید، اما در نزدیکی مدینه در سال ۱۲۴۱ ق. درگذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

آثار فراوانی در زمینه های گوناگون از احساسی باقی مانده است. از مهمترین آثار او «جوامع الکلم» است که در دو جلد چاپ شده است و حاوی پاسخهای او به سؤالات و نیز قصائدی در رثای امام حسین، علیه السلام، است. «شرح الزیارة الجامعه الکبیره» بزرگترین و معروفترین اثر احساسی است که در چهار مجلد منتشر شده است. کتاب دیگر او «حیاهالنفس فی حظیره القدس» است که کتابی مختصر در اصول عقاید می باشد. از دیگر آثار منتشر شده احساسی می توان از «شرح العرشیه»، «شرح المشاعر»، «العصمه و الرجعه»، «الفوائد»، «مجموعه الرسائل»، و «مختصر الرساله الحیدریه فی فقه الصلوات الیومیه» نام برد. (۱)

عقاید و آراء

ص: ۲۱

۱- دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۲ - ۶۶۴؛ دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۰۰ - ۵۰۱.

مبنای اصلی شیخ احمد که بیانگر روش اصلی اوست این است که همه علوم و معارف در نزد پیامبر، صلی الله علیه و آله، و اهل بیت او، علیهم السلام، می باشد و تنها راه کشف معارف، توسل به معصومان و مراجعه به آثار آنان است و آدمی به استقلال قادر به درک هیچ یک از علوم اعتقادی و عملی نیست. او این مطلب را در شرح فقرات متعددی از زیارت جامعه بیان کرده است. وی در شرح فقره ای از این دعا می نویسد: «اگر معتقدیم عقل می تواند به معارف دینی دست یابد بدان جهت است که هدایت و نور عقل از هدایت و نور معصومان است لذا مخالفان امامان با وجود به کارگیری عقلشان تنها به عقاید باطل می رسند». او در این باره عقیده محیی الدین ابن عربی درباره وحدت وجود را ذکر می کند و از او با تعبیر ممیت الدین یاد می کند و از ملاصدرا به جهت پیروی از ابن عربی در برخی عقاید، انتقاد می کند. احساسی نتیجه می گیرد که عقل به صورت مستقل قادر به درک حقایق نیست بلکه تنها با استمداد از انوار اهل بیت و مدد رساندن آنان به حقایق و علوم، حتی در مسایلی چون صنایع و زراعت دست می یابد(۱). توجه به تهذیب نفس و کشف و شهود از سوی احساسی در همین راستا قابل تفسیر است. او در زهد، ریاضت و سیر و سلوک عرفانی شهره عام و خاص بود. حال به برخی آرای احساسی اشاره می کنیم: معاد: معروفترین رأی احساسی درباره کیفیت معاد جسمانی است، و همین نظریه دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما از جمله برغانی بود. احساسی اصل معاد جسمانی را که در آیات و احادیث متعدد بر آن تأکید شده می پذیرد اما تفسیر خاصی از جسم ارایه می دهد. معنی متداول و عرفی معاد جسمانی این است که آدمی در حیات اخروی همچون حیات دنیوی دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است. احساسی معاد جسمانی به این معنی را نمی پذیرد. او می گوید: «جسم در احادیث اعم از جسد است. اجساد در مقابل ارواح به کار می رود ولی اطلاق اجسام عامتر از این است». به اعتقاد او آدمی دارای دو جسد و دو جسم است. جسد اول مرکب از عناصر زمانی است. این جسد مانند لباس است که گاهی همراه انسان است و گاهی همراه او نیست و این جسد لذت و درد و طاعت و معصیت ندارد، همانطور که فرد معصیت کار وقتی به مرض

ص: ۲۲

۱- شرح الزیارة الجامعه الکبیره، ج ۳، ص ۲۱۸ - ۲۱۹ (کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۵۶ ش).

سختی دچار می شود و اکثر جسد او از بین می رود، باز ما او را همان معصیت کار می دانیم. بنابراین جسد اول، جسد اصلی انسان نیست. این جسد پس از مرگ از بین می رود و در حیات اخروی همراه انسان نمی باشد. جسد دوم عبارت است از طینت انسان که از عالم «هورقلیا» است. عالم «هورقلیا» همان عالم برزخی است که حد وسط میان عالم ملک (عالم مادی) و عالم ملکوت (عالم مجرد) می باشد و بدان، عالم مثال نیز می گویند. جسد دوم، جسد اصلی انسان است و در قبر باقی می ماند و پس از نفخ اسرافیل در صور (نفخه دوم یا نفخه بعث)، روح وارد همین جسد می شود و برای محاکمه و جزا فرا خوانده می شود. بدین ترتیب در هنگام مرگ روح از هر دو جسم جدا می شود، اما در معاد با جسد دوم همراه می گردد. اما جسم اول، جسمی است که روح پس از مرگ و مفارقت از دو جسد، همراه آن است و انسان با آن جسم پس از مرگ وارد بهشت یا جهنم دنیوی می شود و مشغول لذت بردن یا عذاب کشیدن می گردد. پس از نفخه نخست (نفخه صعق) روح و جسم اول نابود می شود و پس از نفخه دوم (نفخه بعث) روح به وجود می آید و وارد جسم دوم و نیز جسد دوم می شود. احساسی تأکید می کند که بدن اخروی انسان که عبارت از مجموع جسم دوم و جسد دوم می باشد، همان بدن دنیوی انسان است، با این تفاوت که بدن دنیوی کثیف و متراکم است، اما بدن اخروی از تصفیه های متعدد عبور کرده و لطیف و خالص شده است. از همین جا نتیجه می گیرد که به معاد جسمانی معتقد است ولی عقیده ضروری امامیه بر این است که همین بدن عنصری در روز قیامت برانگیخته می شود، حتی به نص قرآن خطوط ریز انگشتان نیز همانند دنیا خواهد بود. امامت: پس از مسأله معاد، امامت و جایگاه امام در آفرینش مهمترین و مشهورترین عقیده احساسی به شمار می رود و عقیده وی در این باره موجب گشته تا برخی او و فرقه شیخیه را در زمره غالیان به شمار آورند. احساسی معصومان، علیهم السلام، را واسطه فیض خدا می داند به این معنی که پس از آنکه خداوند معصومان، علیهم السلام، را خلق کرد، آنان به اذن و مشیت الهی موجودات دیگر را آفریدند. او نقش معصومان، علیهم السلام، در آفرینش جهان را بر اساس علل اربعه ارسطویی توضیح می دهد. به اعتقاد او معصومان، علیهم السلام، محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان، اراده خداست. از این رو معصومان، علیهم السلام، علت های فاعلی موجودات جهان می باشند. از سوی دیگر، مواد موجودات از شعاع انوار و وجودات معصومان هستند، لذا آنها علل مادی آفرینش نیز به شمار می روند، علل صوری بودن معصومان، علیهم السلام، به این دلیل است که صورتهای اشیاء از صورتهای مقامات و حرکات و اعمال آنهاست. البته صورت مؤمنان همانند صورت معصومان، علیهم السلام، و صورت کافران مخالف صورت آنان است. همچنین معصومان علت غایی عالم اند زیرا اگر آنها نبودند چیزی خلق نمی شد و خلقت موجودات به خاطر خلقت معصومان است. (۱)

ص: ۲۳

پس از فوت شیخ احمد احسایی، یکی از شاگردانش به نام سید کاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ ق.) جانشین او گردید. سید در جوانی به یزد رفت و به شیخ احمد پیوست و سپس به کربلا رهسپار شد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود. وی بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که غالباً با زبان رمزی و نامفهوم است. برخی معتقدند منشأ اکثر آرای نادرست شیخیه، سید کاظم رشتی است و احسایی بدانها اعتقاد نداشته است. (۱)

یکی از شاگردان سید کاظم، میرزا علی محمد ملقب به باب بود که پس از فوت سید، مدعی جانشینی او شد و پس از آن ادعای بابت امام غایب و سپس ادعای نبوت خویش را مطرح ساخت، شرح عقاید او در بحث از فرقه بایه ذکر خواهد شد.

دیگر شاگرد سید کاظم، حاج محمد کریم خان قاجار (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ق.) فرزند حاج ابراهیم خان ظهیرالدوله پسرعمو و داماد فتحعلی شاه بود که مدعی جانشینی سید گردید و فرقه شیخیه کرمانیه را تأسیس کرد. این فرقه به نام کریمخانیه نیز نامیده می شود. پس از حاج محمد کریم خان، اکثر شیخیه کرمان، فرزندش محمدخان (۱۲۶۳ - ۱۳۲۴ ق.) را به عنوان رئیس شیخیه پذیرفتند؛ هر چند رحیم خان یکی دیگر از فرزندان حاج محمد کریم خان، نیز مدعی نیابت پدر بود و طرفدارانی هم پیدا کرد. از دیگر مدعیان رهبری شیخیه، محمدباقر خندق آبادی، نماینده حاج محمد کریمخان در همدان بود که پیروانش فرقه شیخیه باقریه را در همدان ایجاد کردند. اکثریت شیخیه کرمانیه پس از محمدخان، برادرش زین العابدین خان (۱۲۶۰ - ۱۲۷۶ ق.) را به رهبری برگزیدند. پس از ابوالقاسم خان ابراهیمی و سپس عبدالرضا خان به ریاست شیخیه کرمانیه برگزیده شدند. عبدالرضاخان در سال ۱۳۵۸ ش. ترور شد. (۲)

در آذربایجان نیز علمای بزرگی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسایی پرداختند. از علمای شیخیه آذربایجان، سه طایفه مهم قابل ذکر است. نخستین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده حجهالاسلام است. بزرگ این خاندان میرزا محمد مامقانی معروف به حجهالاسلام (م. ۱۲۶۹ ق.) است که نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. او مدتی شاگرد شیخ احمد احسایی بوده و از او اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده وی در تبریز بود. او همان شخص است که حکم تکفیر و اعدام علی محمد باب را در تبریز صادر کرد. حجهالاسلام سه فرزند دانشمند داشت که هر سه از مجتهدان شیخی

ص: ۲۴

۱- شرح الزیارة، ج ۳، ص ۲۹۷؛ ج ۴، ص ۴۸ - ۷۹؛ مجموعه الرسائل، ص ۳۲۳.

۲- السید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰.

تبریز به شمار می رفتند و به لقب حجهالاسلام معروف بودند. فرزند ارشد او میرزا محمدحسین حجهالاسلام (م. ۱۳۱۳ ق.) نام داشت و در نزد سید کاظم رشتی تلمذ کرده بود. فرزند دوم او میرزا محمدتقی حجهالاسلام (م. ۱۳۱۲ ق.) نام داشت و از طبع شعر برخوردار بود. تخلص او «تیر» می باشد (۱). فرزند سوم او، میرزا اسماعیل حجهالاسلام (م. ۱۳۱۷ ق.) نام داشت و از شاگردان میرزا محمدباقر اسکویی بود. فرزند میرزا محمدحسین حجهالاسلام، میرزا ابوالقاسم حجهالاسلام (م. ۱۳۶۲ ق.) آخرین فرد روحانی خانواده حجهالاسلام بود.

دومین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده ثقهالاسلام است. میرزا شفیع تبریزی معروف به ثقهالاسلام بزرگ این خاندان است. وی از شاگردان شیخ احمد احسایی بوده است. فرزند او میرزا موسی ثقهالاسلام نیز از علمای شیخیه تبریز بود. میرزا علی معروف به ثقهالاسلام دوم یا شهید نیز از همین خانواده است. او در سال ۱۳۳۰ ق. به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روسها، به دست روسهای اشغالگر تزاری در تبریز به دار آویخته شد. برادر او میرزا محمد نیز از علمای شیخیه تبریز به شمار می رفت.

سومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان احقاقی است بزرگ این خانواده میرزا محمدباقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ ق.) می باشد که از مراجع فقه و دارای رساله عملیه بود. او شاگرد میرزا حسن مشهور به گوهر (م. ۱۲۶۶ ق.) از شاگردان شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی، بوده است. فرزند میرزا محمدباقر، میرزا موسی احقاقی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴ ق.) نیز از علما و مراجع بزرگ شیخیه است. او کتابی تحت عنوان «احقاق الحق» نگاشت و در آن عقاید شیخیه را بتفصیل بیان نمود. پس از این تاریخ، او و خاندانش به احقاقی مشهور شدند. در این کتاب برخی آرای شیخیه کرمان و محمدکریم خان مورد انتقاد و ابطال قرار گرفته است (۲). از جمله فرزندان میرزا موسی احقاقی، میرزا علی، میرزا حسن و میرزا محمدباقر هستند که از علمای بزرگ شیخیه بودند. هم اینک مرکز این گروه کشور کویت است و ریاست آنان را میرزا حسن احقاقی بر عهده دارد که مرجع فقهی شیخیه اسکو و دیگر مناطق آذربایجان می باشد (۳).

ص: ۲۵

۱- ر.ک: محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶ - ۲۶۸.

۲- دیوان اشعار او با مقدمه و حواشی میرزا عبدالرسول احقاقی در سال ۱۳۸۸ در چاپخانه شفق تبریز به طبع رسید. درباره تاریخ خاندان حجهالاسلام از مقدمه این کتاب نیز استفاده شد.

۳- ر.ک: احقاق الحق، ص ۱۶۷ - ۲۲۳.

شیخیه کرمان و آذربایجان در اعتقادات خود را پیرو آرای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می دانند اما در فروع دین و اعمال با یکدیگر اختلاف نظر دارند. کرمانی ها از شیوه اخباری گری پیروی می کنند و به تقلید از مراجع اعتقاد ندارند. اما شیخیه آذربایجان به اجتهاد و تقلید معتقدند و از مراجع تقلید خودشان پیروی می کنند. البته در عقاید نیز شیخیه آذربایجان برخلاف شیخیه کرمان، خود نیز به اجتهاد می پردازند و آرای شیخ احمد و سید کاظم را بر اساس تلقی خویش از احادیث تفسیر می کنند. مسأله رکن رابع

یکی از اختلافات شیخیه کرمان و آذربایجان مسأله رکن رابع است. شیخیه کرمان اصول دین را چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می دانند. مراد آنها از رکن رابع، شیعه کامل است که واسطه میان شیعیان و امام غایب می باشد. (۱)

همین اعتقاد است که میان شیخیه (کرمان) و باییه ارتباط ایجاد می کند. چنانکه در بحث از باییه خواهیم دید پس از درگذشت سید کاظم رشتی، سید علی محمد باب مدعی شد که شیعه کامل و رکن رابع که واسطه میان شیعیان و امام غایب است اوست. در نتیجه مقام باییت امام عصر را از آن خود دانست و خود را دروازه اتصال با مهدی موعود معرفی کرد. گرچه او در ادامه کارش مدعی مقام باییت علم خداوند نیز گردید، اما شیخیه آذربایجان بشدت منکر اعتقاد به رکن رابع هستند (۲). و اصول دین را پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت می دانند. آنان چنین استدلال می کنند که شیخ احمد احسائی در ابتدای رساله «حیوهالنفس» و سید کاظم رشتی در رساله «اصول عقاید»، اصول دین را پنج اصل مذکور می دانند و در هیچ یک از کتب و رسایل این دو نفر نامی از رکن رابع برده نشده است. (۳) ادامه دارد

موعود شماره ۲۱

× بر گرفته از کتاب «آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی» تألیف رضا برنجکار.

ص: ۲۶

۱- ر.ک: میرزا عبدالرسول الحائری الاحقاقی، قرنان من الاجتهاد و المرجعیه فی أسره الاحقاقی.

۲- آنان معاد و عدل را از اصول عقاید نمی شمارند، چرا که اعتقاد به توحید و نبوت، خود، مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است، لزومی ندارد که این دو اصل را در کنار توحید و نبوت قرار دهیم.

۳- ر.ک: احقاق الحق، ص ۱۶۷ - ۲۲۳.

* حماسه دینی در ادب پارسی- (۱)

سیدعلی کاشفی خوانساری اشاره: عشق و ارادت مردم ایران زمین به اهل بیت نبی اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و بویژه امیرمؤمنان علی، علیه السلام، به شکل‌های مختلف تجلی یافته است؛ گاه در قالب نظم، گاه در قالب نثر، گاه در قالب خط و نقاشی، گاه در قالب معماری و کاشیکاری و گاه...

خلق مجموعه های حماسی که قهرمانان آن، شهسوارانی چون مولا علی، علیه السلام، حسین بن علی، علیه السلام، و دیگر رادمردان اهل بیت اند نیز به نوعی ترجمان همان عشق و ارادت پایان ناپذیر ایرانیان به خاندان پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، است. اما این شیوه عشق ورزی کمتر برای مردم ما بویژه جوانان شناخته شده است و معمولاً آثار حماسی گمنام مانده اند. سال امام علی، علیه السلام، فرصت مغتنمی است برای شناسایی و معرفی اینگونه آثار، باشد تا از برکت عشق خالقان آن به اهل بیت، علیهم السلام، ما نیز در زمره عاشقان در آییم.

ص: ۲۷

۱- ر.ک: کتاب محمد بن حسین بن سفیان بزوفری (خطی)؛ المزار القدیم، راوندی (م ۵۷۳ ق.)؛ المزار الکبیر، محمدبن مشهدی (م قرن ۶)؛ جمال الاسبوع، سید بن طاووس، ص ۵۵۳؛ الاقبال بالاعمال، سید بن طاووس، ص ۲۹۵، ب ۸۷، دعا بعد صلاه عید الفطر؛ مصباح الزائر، سید بن طاووس، ص ۴۴۶، اعمال سرداب؛ بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۰۲، ص ۱۱۱؛ زادالمعاد، محمدباقر مجلسی، ب ۱۱، زیارت صاحب الزمان، عَجَّلِ اللهُ تَعَالَى فِرْجَهُ؛ تحیهالزائر، حسین بن محمدتقی نوری (میرزای نوری)؛ مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۵۳۴؛ المراقبات، میرزا جواد آقا تبریزی، ص ۱۸۶، ف ۱۳، فی مراقبات عید الفطر.

ادبیات ایران چه در دوران باستان و چه در تمدن اسلامی لبریز از نگاه حماسی است و این حماسه ها عمدتاً در پیوند تنگاتنگ با روح عرفانی و مضامین اعتقادی عامه مردم بوده اند. در گنجینه گهربار، اما ناشناخته ادب فارسی حماسه های منظوم دینی که به دلاوریهای مولای متقیان علی، علیه السلام، پرداخته اند، فروان اند که بسیاری از آنها با نام عام «حملة حیدری» سروده و تدوین شده اند و در مجالس مذهبی، نقالی ها و پرده خوانی ها و در خانه ها و پای کرسیها سالهای سال خوانده و شنیده شده اند. برخی از کتابهایی که با نام حمله حیدری در تاریخ ادبیات ما قابل جستجو هستند و با مراجعه به بخش نسخه خطی کتابخانه های مختلف و فهرستهای منتشر شده از نسخه های خطی و چاپ سنگی یافته ام به این شرح است:

۱. حمله حیدری سروده باذل خراسانی (م ۱۱۲۴ ق.)، شاعر عهد صفوی. باذل اولین کسی است که نام «حملة حیدری» را برای اثر خود برگزید و معروفترین حمله حیدری سروده اوست که البته با مرگش ناتمام ماند. علاوه بر نسخه های متعدد خطی در ایران و هند، این کتاب دوبار نیز با چاپ سنگی منتشر شده است اما تصحیح انتقادی روی آن صورت نگرفته است.

۲. حمله حیدری میرزا ارجمند آزاد کشمیری که ده سال پس از باذل سروده شد و کتاب او را تمام کرد. رساله دلگشای معروف نوشته همین شخص است. نسخه ای خطی از این کتاب در آستان قدس وجود دارد که هنوز میکروفیلم از آن گرفته نشده است. این کتاب چاپ سنگی هم نشده و مورد تصحیح و بررسی نیز قرار نگرفته است.

۳. حمله حیدری میرزا ابوطالب فندرسکی که در قرن ۱۲ هجری در ادامه دیوان باذل سروده شده و همراه با آن یک بار چاپ سنگی شده اما نسخه ای از آن چاپ را نیافتیم، نسخه مستقل خطی آن را در کتابخانه مرکزی دانشگاه مطالعه کرده ام.

۴. حمله حیدری راجی کرمانی که مربوط به دوران قاجار است و مستقل از کتاب باذل سروده شده و دوبار هم در تهران و اصفهان چاپ سنگی شده است. این منظومه که پس از کار باذل معروفترین نسخه حمله حیدری است تنها نسخه ای است که بخشی از آن توسط دکتر بهزادی اندوهجردی تصحیح و بررسی شده است.

۶. حمله حیدری گل احمد، چاپ لاهور که در سال ۱۹۱۶ میلادی در ۹۶ صفحه منتشر شده است.

۷. حمله حیدری سیدعلی پسند بلگرامی (م ۱۱۸۳ ق.) که تکمله کار باذل است و در هند به سال ۱۳۰۵ ق. چاپ سنگی شده و نسخه ای از آن در کتابخانه های شخصی ایران موجود است.

۸. حمله حیدری فقیر قهدریجانی که ۱۲۳۰ ق. سرایش آن خاتمه یافته است و در کتابخانه های سلطنتی و شخصی دو نسخه دارد.

۹. حمله حیدری سروده مهدی علی خان عاشق هندی که در «الذریعه» از آن یاد شده اما آن را ندیده ام.

بعلاوه حماسه های منظوم دیگری نیز درباره جنگهای حضرت علی، علیه السلام، وجود دارد که برخی از این جنگها تاریخی و برخی خیالی و افسانه های است. برخی از این منظومه ها عبارتند از:

۱. خاوران نامه محمدبن حسام سروده ۸۳۰ ق. که غیرتاریخی است و هفت بار در ایران و هند چاپ سنگی شده و چاپ بسیار نفیسی هم از آن موجود است. این حسام سال ۸۷۵ ق. در قاین از دنیا رفته است.
۲. شاهنامه حیرتی سروده ۹۵۳ ق. درباره جنگهای پیامبر و ائمه که شامل ۲۰۸۰۰ بیت در بحر هزج است که همزمان با سلطنت شاه طهماسب اول سروده شده و شاعر آن سال ۹۷۰ ق. در کاشان از دنیا رفته است.
۳. غزوانه اسیری سروده سال ۹۶۷ ق. درباره غزوات صدر اسلام و اهدا شده به سلطان سلیمان عثمانی.
۴. اشعار حسین بن حسن فارغ گیلانی در احوال امیرمؤمنان و دلاوری های ایشان سروده سال ۱۰۰۰ ق. که به شاه عباس اهدا شده است. از این کتاب نسخه هایی در دانشگاه تهران و کتابخانه ملی تبریز موجود است.
۵. مجمع البحرین اسیری در غزوات پیامبر، صلی الله علیه و آله، و علی، علیه السلام، در قرن ۱۱ هجری که نسخه ای از آن در کتابخانه مجلس موجود است.
۶. حربه حیدری (سروده احتمالاً کریم) در سال ۱۱۳۵ ق. که در دانشگاه لاهور موجود است.
۷. جنگنامه آتشی که افسانه های غیرتاریخی درباره جنگهای امیرالمؤمنین، علیه السلام، است و سال ۱۱۸۸ ق. سروده شده و در آستان قدس موجود است.
۸. خداوندنامه ملک الشعرا صبا (فتحعلی خان کاشانی) که جنگهای صدر اسلام تا میانه جنگ صفین را بازگو می کند و در عهد فتحعلی شاه سروده شده است.
۹. صولت صفدری سروده محب علی خان حکمت که ادامه کار باذل است و سال ۱۱۴۳ ق. سروده شده است.
۱۰. جذبه حیدری عبدالعلی خان احسن شاعر بنگالی که ۱۱۵۸ ق. سروده شده است.
۱۱. شهنشاه نامه میرزا سیدجعفر صافی اصفهانی (م ۱۲۱۹ ق.) جنگهای پیامبر، صلی الله علیه و آله، و مولا علی، علیه السلام، را در بر دارد. این شاعر سال ۱۲۱۹ ق. فوت کرده است.
۱۲. هفتخوان حیدری سروده عیانی که «محاربات حیدر کرار» است که در اوایل قرن سیزده سروده شده و ظاهراً تنها منتخبی از آن در تذکره ها به جا مانده است.
۱۳. خلافت نامه خاموش یزدی درباره وقایع خلافت امیرمؤمنان، علیه السلام، که در آستان قدس نسخه خطی دارد.
۱۴. یعسوب نامه واقف که هنوز هیچ نشانی از آن نیافته ام.
۱۵. اردیبهشت نامه سروش اصفهانی (شمس الشعرا) که به زندگی پیامبر، صلی الله علیه و آله، و علی، علیه السلام، پرداخته و

در زمان محمدشاه قاجار سروده شده و شاعر به سال ۱۲۸۵ ق. از دنیا رفته است.

ص: ۳۰

۱۶. افتخارنامه افتخارالعلمای صبا که پسر میرزا محمدحسن آشتیانی مجتهد بزرگ عهد ناصری است و دو جلد است و تنها جلد دوم آن به اشتباه به نام حمله حیدری چاپ سنگی شده و جلد اول هم به اشتباه به نام نویسنده دیباچه کتاب مجدالادبا در کتابخانه دانشگاه ثبت شده و هر دو جلد نزد حقیر موجود است.

۱۷. غزوانه میرزا عبدالوهاب قطره چهارمحالی که مربوط به عهد فتحعلی شاه است و به جنگهای پیامبر، صلی الله علیه و آله، و مولا، علیه السلام، پرداخته و شامل ۲۰۰۰۰ بیت است.

۱۸. خرم بهشت رضاقلی خان هدایت که به جنگهای امیرالمؤمنین، علیه السلام، پرداخته و بخشی از آن در مجمع الفصحاء نقل شده است.

۱۹. غزوات امیرالمؤمنین، علیه السلام، سروده فصیح اصفهانی در قرن ۱۱ هجری.

۲۰. غزوات النبی سروده محمدامین عبدی در قرن ۱۳ یا ۱۴ شامل ۲۷ غزوه.

۲۱. غزوه خبیر سروده محمدحسن عامی رشتی اصفهانی.

همچنین کتابهایی درباره واقعه غدیر به نظم وجود دارد، مثل غدیریه محمدنصیر فرصت شیرازی مربوط به اواخر دوره قاجار و غدیریه ناصری کرمانی در عهد ناصرالدین شاه.

همچنین متون حماسی به نثر هم درباره مولا-علی، علیه السلام، وجود دارد مثل شعشعه ذوالفقار نوشته محمدشفیع عادل حسینی در عهد وکیل الرعایا که مرحوم گلچین معانی به اشتباه آن را منظومه معرفی کرده است و یا غزوات حضرت علی، علیه السلام، نوشته محمدکاظم حسینی حسینی.

البته متون حماسه های دینی، به منظومه های مربوط به صدر اسلام و رشادتهای مولای متقیان محدود نیست. بلکه درباره سایر وقایع مذهبی نیز حماسه هایی وجود دارد که پس از حماسه های مربوط به مولا، علیه السلام، بیشترین فراوانی متعلق به حماسه های مربوط به عاشورا و بعد مختارنامه هاست.

برخی حماسه ها درباره عاشورا عبارتند از:

۱. شهادتنامه ابن همام شیرازی سروده به سال ۹۰۳ ق. و مشتمل بر ۱۲۰۰ بیت.

۲. مشهدالشهدا از حسین ندایی یزدی که بر اساس روضهالشهدای کاشفی است و در ده باب در قرن دهم هجری در قالب مثنوی سروده شده است.

۳. حمله حسینی از محسن تقوی سندی شامل ده هزار بیت سروده به قرن ۱۲ هجری.

۴. باغ فردوس از ملا احمد الهامی کرمانشاهی شاعر قرن سیزدهم هجری.

۵. روضهالاسرار از میرزا محمدعلی سروش اصفهانی در قرن سیزدهم که به سال ۱۲۸۵ ق. از دنیا رفته و در قالب مثنوی و در ۱۵۵۹ بیت سروده شده است.

۶. داستان علی اکبر و قاسم سروده محمدطاهر بن ابی طالب به سال ۱۲۹۸ ق.

۷. سراج الصدور از فقیر قهدریجانی (که بخشی از آن مربوط به کربلاست) و در سال ۱۳۳۰ ق. سروده شده.

۸. صحیفه قاصریه شامل پنج مقتل در چهار هزار بیت سروده قاصر کرمانی شاعر نیمه اول قرن چهاردهم.

۹. شهنشاه نامه حسینی از خاموش یزدی شامل هشت دفتر در دو مجلد و شصت هزار بیت.

۱۰. غمکده سروده شخصی به نام وفا که به محمدشاه قاجار اهدا شده و پس از عاشورا به زندگی امام سجاد، علیه السلام، هم پرداخته است.

۱۱. غمناک سروده عبدالحسین فومنی در عهد مشروطه.

معروفترین مختارنامه ها عبارتند از رساله دلگشا، مختارنامه آرانی کاشانی، مختارنامه برهانپوری، مختارنامه مفتون آذربایجانی، فتحنامه مختار، مختارنامه خاموش یزدی و...

حماسه دینی دیگری که بسیار معروف است صاحبقران نامه درباره دلاوریهای حضرت حمزه سیدالشهداست.

حماسه های دیگری درباره پیامبر اسلام و سایر پیامبران، معجزات ائمه، علیهم السلام، زندگی حضرت زهرا، علیهاالسلام، زندگی سایر ائمه، علیهم السلام، وجود دارد. همچنین دو حماسه «در مکنون» سروده میرشمس الدین فقیر عباسی دهلوی (م ۱۱۸۳ ق.) و منظومه «قریب الفرج در احوال ختم الحجج» اثر طبع خاموش یزدی نجفی در سه دفتر ناتمام و پانزده هزار بیت درباره حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، شناسایی شده است.

این متون حماسی به دلایل مختلف دارای اهمیت و ارزشی تاریخی، دینی و ملی هستند. اول، نشان دهنده محبوبیت و آمیختگی ولایت اهل بیت با زندگی مردم این دیار هستند. دوم، نگاه و عرق مردم به روح حماسی و عرفانی امیرمؤمنان را به نمایش می گذارند. سوم، بخش مغفول و فراموش شده ای از تاریخ ادبیات کشور هستند و چهارم، از لحاظ جامعه شناختی و مردم شناسی به عنوان بخشی از فرهنگ و باورهای عامیانه دارای ارزش اند و پنجم از بعد نمایشی و قصه گویی به عنوان منبعی مهم از تاریخ نقالی و پرده داری و قصه گویی ایران قابل توجه می باشند. با این همه از حدود ۳۰ کتابی که درباره امیرالمؤمنین نام برده شد تنها ۵ عنوان در ایران چاپ سنگی شده اند و امروز کاملاً نایابند و ۲ نسخه نیز به شکل منتخب سالها قبل به چاپ سربی و جدید رسیده اند.

متأسفانه امروز این فرهنگ عمیق و عمومی در هجوم رسانه های جدید و در دوران مرگ قصه گویی و نقالی کاملاً رو به فراموشی است و متأسفانه با سیطره نگاه محدود علم زده پوزیتیویستی، حتی خانواده های مذهبی از بعد حماسی و عرفانی معارف آل الله بی خبرند.

در دوران پهلوی اول که کار احیاء متون رونق گرفت حماسه های دینی به دلیل نگاه مذهبی و ولایی آن کاملاً مورد بی مهری قرار گرفت و حتی کتابهای معروفی مثل رموز حمزه، حمله حیدری باذل و خاوران نامه تصحیح و چاپ نشد و هر جا هم که اشاره ای به چنین کتابهایی شد گفته شد که لبریز از خرافات دینی است و از نظر ادبی بی ارزش هستند. در حالی که امروز می بینیم این حماسه ها با توجه به اینکه برای مردم عوام سروده شده اند نه تنها از نظر ادبی بی ارزش نیستند بلکه شور و حال جذابیت خاصی دارند که هنوز آنها را شنیدنی و خواندنی می سازد.

لذا ان شاء الله اگر خدا توفیق دهد در سه شماره بعدی که تا پایان امسال (سال امیرالمؤمنین) منتشر می شود به معرفی تفصیلی چند حماسه معروف درباره مولای متقیان علی، علیه السلام، خواهیم پرداخت.

منابع:

۱. حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا.

۲. فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، جلدهای مختلف.

۳. فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلدهای مختلف.

۴. حماسه سرایی دینی، احمد گلچین معانی، نشریه آستان قدس رضوی.

۵. تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته.

۶. تایخ ادبیات استوری.

۷. فهرست نسخ خطی کتابخانه سلطنتی.

۸. دائرہالمعارف مصاحب.

۹. فہرست کتب چاپی خان بابا مشار.

۱۰. سلسلہ مقالات معرفی کتب چاپ سنگی، دکتر جابر ناصری، مجلہ صنعت چاپ.

۱۱. ریحانہالادب نوشتہ مدرس تبریزی، جلد چہارم.

۱۲. فہرستوارہ کتابہای فارسی، نوشتہ احمد منزوی، جلد سوم.

ص: ۳۳

آه سحر (ادعیه امام عصر ، عجل الله تعالی فرجه)

ادعیه امام عصر، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه

محمد انصاری زنجانی سلام بر یگانه یادگار خداوند در زمین...

درود بی پایان بر حضرت بقیه‌الله الاعظم حجه بن الحسن المهدی، ارواحنا فداه.

خدایا، ظهورش را نزدیک فرما، و جهان را به نور قدمش روشن کن. و عدل مطلق را به دست او در سراسر گیتی حکمفرما ساز.

دعاها و زیارت‌های مربوط به ساحت مقدس امام زمان و صاحب اختیار عوالم امکان، بخش مهمی از فرهنگ شیعه را به خود اختصاص داده است. این گستردگی منشأیی جز این ندارد که آن حضرت، خاتم اوصیا و امید امت‌هاست. و با امامتی که تاکنون دوازده قرن از آن می‌گذرد، نمونه‌ای در انبیا و امامان گذشته است.

جمع آوری و تدوین ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت به صورتهای مختلفی تاکنون انجام شده و دایره وسیعی دارد. در این نوشته به چند نمونه مشهور آنها اشاره می‌شود و با برداشتهای موضوعی و تلخیصی که از مضامین آنها شده، آشنایی بیشتری با محتوای این دعاها پیدا خواهیم کرد.

لازم به تذکر است که دعا برای وجود شریف امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، در دعاهاى مخصوص به حضرت محدود نمی‌شود؛ بلکه در زیارات ائمه و اعمال شب و روز جمعه و حتی در دعاهاى نماز و غیره نیز به چشم می‌خورد، که در این نوشته به آن موارد هم مراجعه شده است.

باشد که با استمداد از ساحت قدس حضرتش، در آینده بتوانیم بحث جامع و کاملتری در کتابی مستقل، تقدیم نماییم. بخش اول

برداشتی از ادعیه و زیارات مربوط به امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، که بیانگر محتوای آنهاست و آنچه ما بر زبان جاری می‌کنیم و باید به معنای آن توجه کنیم، بخش نخست این نوشتار است که بطور خلاصه و فهرست وار تقدیم می‌شود: دعاهاى که در مورد خود حضرت است

۱. تعجیل فرج و ظهور حضرت

این مضمون بیش از مضامین دیگر در ادعیه و زیارات آمده است. در دعاها و زیارتهای مربوط به امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تعالی فرجه، آنچه بیش از همه به چشم می خورد. دعا برای تعجیل فرج و مقرر گشتن امر ظهور حضرت از جانب خداوند به عبارتهای مختلف است. دعا برای تعجیل فرج گاهی به صورت تصریح و گاهی به صورت کنایه است مانند: عزّت مؤمنان و ذلت جباران، منافقان، کفار، معاندان، دشمنان، سلاطین، رقیبان حضرت و آنان که سعی در خاموش نمودن نور حضرت و از یاد بردن ذکر او دارند.

یاری مؤمنان و سرکوب دشمنان توسط حضرت، درخواست چشم روشنی برای معصومین و ذریه آنها و نیز شیعیان، از خداوند که اشاره به ظهور و فرج است؛ احیای دین و سنت و درستی تغییر یافته های قرآن و بازگرداندن احکام تغییر داده شده توسط حضرت، ظاهر شدن نور حضرت و برطرف شدن بدعتها و باطلها.

گسترش عدل و داد به دست حضرت پس از شیوع ظلم و جور، ایجاد رعب و سیطره برای حضرت پس از ظهور، نشر علم و پاکسازی جهان از ضلالتها توسط حضرت، برطرف شدن تمامی مشکلات و غمهای مؤمنان توسط حضرت، استقرار امنیت در همه جا توسط حضرت، هدایت تمامی بندگان به آن حضرت، جمع و یگانگی احزاب و فرقه های مختلف توسط حضرت و...

در دعا برای سلامتی امام زمان، عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فرجه، نیز گاهی تصریح به سلامتی و حفظ حضرت شده و گاهی به صورتهای دیگر آمده است. از نمونه این دعاها دفع حسد و شر حيله گران و ظالمان و جباران از حضرت است. سلامهایی که به حضرت داده شده بسیار زیاد است و همه حاوی مضامین بالا از عقاید شیعه در مورد آن حضرت و صفات و خصائص و دیگر جوانب او است. این سلامها همه به منزله دعا برای سلامتی حضرت بوده و نیز ادای احترام و عرض ادب خدمت اوست.

در این سلامها اشاره شده که تحیتی از جانب خود انسان و نیز درخواست از خداوند است که سلام جمیع مؤمنین و مؤمنات از شرق و غرب عالم را به او برساند، حفظ حضرت از هر طرف و از هر جهت، حفظ پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و ائمه، عَلَيْهِمُ السَّلَام، به آن حضرت و درباره آن حضرت، دعا برای طول عمر و زینت زمین به بقاء حضرت به عبارات مختلف.

صلواتهایی که در ادعیه و زیارات نسبت به حضرت آمده به انواع و اقسام و عبارات مختلف است و اکثراً همواره با صلوات بر پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، دیگر معصومین، عَلَيْهِمُ السَّلَام، آمده است. دعاهایی که در ارتباط غیرمستقیم با حضرت است

۱. دعا برای دوستان و یاوران و خدام آن حضرت

دعا برای دوستان و یاوران و زائرین حضرت نیز در ادعیه و زیارات به چشم می خورد. مضامینی از قبیل کمک خواستن از خداوند و یاری حق تعالی برای آنها دعا برای اینکه خداوند آنها را دوست بدارد.

۲. دعا‌های شخصی که در رابطه با حضرت برای خود دعا می‌نماییم

در ادعیه و زیارات مضامینی آمده که دعا برای خود انسان در رابطه با امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، است. از نمونه های آن موارد زیر است:

از اعوان و انصار و یاران و ملازمان و محافظان و تابعین و دوستان و خونخواهان و خالصان و پیشروان در ادای اوامر حضرت و راضی و تسلیم بودن نسبت به آن حضرت، از منتظران ظهور و فرج حضرت بودن، محشور گشتن در زمره آن حضرت و زیر پرچم حضرت، در قیامت از یاران حضرت بودن، توفیق ادای حقوق آن حضرت، درک ظهور و زمان پس از ظهور حضرت و بازگشت و زنده شدن در صورت مرگ قبل از ظهور.

خداوند رأفت و رحمت و دعا‌های خیر حضرت را به ما برساند، نماز ما را بخاطر او قبول کند، دعای ما را به او مستجاب فرماید، گناهان ما را به او ببخشد، رضایت او را بر ما منت نهد، ما را به او ببخشد، رضایت او را بر ما منت نهد، ما اجتهاد در طاعت او داشته باشیم و اجتناب از معصیت او کنیم.

بر آوردن حوایج بخاطر او، توفیق زیارت حضرت به انواع آن و با عبارات مختلف، ثبات در متابعت حضرت و یقین در زمان غیبت بر وجود آن حضرت و مسأله ظهور، گرفته نشدن یاد او از ما، توفیق دعا برای حضرت، برطرف شدن شک و شبهه، دفع بلا از ما بخاطر آن حضرت.

آنچه آل محمد، صَلی الله علیه و آله، را خوش آید و آنچه دشمنانشان از آن حذر کنند از ما ببینند، خداوند ما را به محبت او منتفع سازد، دعا برای عود به زیارت حضرت، دوری از شک و شبهه در مورد حضرت و داشتن خلوص، دوری از کسالت و بیکاری، سلامتی در امتحان الهی، نرمی و خضوع باطنی برای ولی امر خداوند، صبر در زمان غیبت و عجله نداشتن در امر ظهور.

در ادعیه و زیارات دعا بر علیه دشمنان و خوارکنندگان حضرت نیز آمده است. مضامینی از قبیل خوار شدن خوار کنندگان (خاذلین) حضرت، دعا علیه انواع دشمنان حضرت، دعا برای اینکه خداوند دشمنانش را دشمن بدارد.

در ادعیه و زیارات مربوط به حضرت مضامین دیگری نیز آمده که به آنها اشاره می شود:

۱. شکوای دل با خداوند و امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، از دشواریهای زمانه و طولانی شدن غیبت و استغاثه به آنها، که اکثراً با مضامین بالا و بصورت خطابی است، و گاهی کلماتی از قبیل «الغوث» و «ادرکنی» و «العجل» آمده است.

۲. بیان فضائل و خصائص مظلومیت اهل بیت، علیهم السلام، و بخصوص امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه.

۳. شهادت به اعتقادات درباره حضرت؛ از قبیل طول عمر حضرت و رجعت و عدل جهانی که به دست او تحقق می یابد.

۴. تجدید بیعت و اعلام آمادگی برای جانفشانی و اطاعت از اوامر آن حضرت. بخش دوم

برشمردن دعاها و زیارات مربوط امام عصر، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، و ذکر منابع آنها و فشرده ای از محتوای هر یک، بخش دوم این نوشتار را تشکیل می دهد.

دعای ندبه از اعمال سرداب مقدس امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، و نیز از اعمال عید فطر و روز جمعه است، و خواندن آن در همه اوقات مناسب است.

این دعا گر چه مربوط به امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، است، ولی می توان گفت یک دور عقاید تشیع در آن آمده است.

در این دعا ابتدا توحید و سپس نبوت انبیاء، صلوات الله علیهم، و پیامبر و بعد مسأله وصایت امیرالمؤمنین، علیه السلام، و فتنه های پس از پیامبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، آمده و پس از اشاره ای به ائمه، علیهم السلام، موضوع امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، آورده شده و درباره غیبت و دیگر جوانب مربوط به آن حضرت در قالب شکوای دل خطاب به حضرت آمده است و در آخر هم دعاهایی بسیار مختصر و جامع آمده است.

۱۴۲. دعای عهد

از امام صادق، علیه السلام، روایت شده که فرمودند:

هر کس چهل روز صبح هنگام، دعای عهد را بخواند از یاران قائم ما است و اگر قبل از ظهور آن حضرت از دنیا برود خداوند او را در زمان ظهور از قبر بیرون می آورد که در خدمت حضرت باشد. خداوند به هر کلمه ای از این دعا هزار حسنه عطا فرماید و هزار گناه محو می نماید.

دعای عهد ابتدا خداوند را به اسامی و صفات می خواند و بعد صلوات بر امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، است. سپس دعاهایی در مورد آن حضرت و فرج او و نیز حضور ما در زمان حضرت و دیدار روی حضرت دارد. (۱)

ص: ۳۹

۱- ر.ک: مصباح الزائر، سید بن طاووس، ص ۲۳۵، ۲۳۶؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۵، ح ۱۱۱؛ ج ۱۰۲، ص ۱۱۱؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۳۹ - ۵۴۰.

این زیارت توقیعی است که از ناحیه مقدس امام عصر، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، صادر گشته و حضرت می فرمایند:

هر گاه خواستید به ما توجه پیدا کنید همانگونه که خداوند فرمود بگویید: سلام علی آل یاسین...

این زیارت بسیار معتبر و پرمحتوی است و می توان گفت: خلاصه ای از عقیده هر شیعه در زمان غیبت است و آنچه یک شیعه باید در زمان غیبت بداند در آن آمده است.

در این زیارت ابتدا سلامهای متعددی با مضامین بالا، خطاب به امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، آمده و سپس حضرت را برای عقاید قلبی خود از اقرار به ائمه، علیهم السلام، و دیگر عقاید تشیع شاهد می گیرد.

در دعای بعد از زیارت آل یاسین هم پس از صلوات بر پیامبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، دعاهایی در مورد دعا کننده دارد و بعد صلوات بر حضرت حجت، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، با القاب مخصوص است و بعد دعاهایی در مورد حفظ و فرج و تأیید و ظهور حضرت و درباره شیعیان آمده است. (۱)

۴. زیارت حضرت در حرم سامرا

زیارتی است که شهید در مزار خود و نیز ابن مشهدی در المزار الکبیر آورده اند:

هنگامی که از زیارت دو امام در سامرا فارغ شدی بر در حرم امام زمان، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه، بایست و بگو: السلام علیک یا خلیفها لله و... سپس بر در سرداب غیبت بین دو درب بایست در حالی که...

ص: ۴۰

۱- ر.ک: الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۶ - ۳۱۸؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱، ح ۵۷؛ ج ۹۴، ص ۳؛ ج ۱۰۲، ص ۸۱، ح ۱؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۲۳-۵۲۵.

این زیارت ابتدا سلامهای متعددی با مضامینی بسیار سنگین دارد که حاوی فضائل و خصایص حضرت و پاره ای از اعتقادات شیعه است و بعد شهادت به جوانب مختلف حضرت و مطالبی در مورد ظهور و بعد از ظهور خطاب به آن حضرت است و در آخر صلوات بر پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و آل آن حضرت و دعا برای تعجیل فرج به چند شکل و برای یاری خداوند بوسیله حضرت و احیای دین توسط حضرت و ایجاد امنیت توسط حضرت و برپایی عدل و برطرف شدن ظلم توسط حضرت است و به صلوات ختم می شود. (۱)

۵. زیارت امام زمان، علیه السلام، در سرداب مقدس

زیارتی است که شهید در مزار و ابن المشهدی در المزار الکبیر آورده اند که هنگام داخل شدن در سرداب خوانده می شود و بعد از زیارت دوازده رکعت نماز دارد و بعد دعای «الهی عظم البلاء...» خوانده می شود.

این زیارت هم سلامهایی بسیار جامع و کامل دارد که غیر از معصوم، علیه السلام، دیگری نمی تواند آن کلمات را بیان فرماید و در آخر حضرت را بر عقاید قلبی خود شاهد می گیرد و دعایی کوتاه در آخر دارد، و پس از آن نماز و صلواتی با عباراتی سنگین برای حضرت آمده است. (۲)

۶. صلوات بر امام زمان

صلواتی است شامل درود بر آن حضرت و دعا برای ظهور او به عبارتهای مختلف و همچنین دعا برای بعد از ظهور حضرت است که همان کارها و برنامه های حضرت است. ۶

۷. زیارت حضرت پس از نماز صبح

ص: ۴۱

۱- ر.ک: المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۱۹۴ - ۱۹۶؛ مزار شهید، ص ۶۲ - ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۶ - ۱۱۸؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۲۶ - ۵۲۹.

۲- ر.ک: المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۱۹۶؛ مزار شهید، ص ۶۴ - ۶۵؛ مصباح الزائر، سید بن طاووس، ص ۲۲۸، ۲۲۹؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۱ - ۱۰۹؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۲۹ - ۵۳۱.

زیارتی است که هر روز پس از نماز صبح خوانده می شود. در این زیارت از خدا طلب صلوات بر حضرت از سوی جمیع مؤمنین می نماید و همچنین تجدید بیعت با حضرت و دعا برای خود که از یاران حضرت و اطرافیان و نگهبانان و شهیدان در رکاب حضرت باشیم. (۱)

۸. دعا در زمان غیبت

دعایی است که در زمان غیبت خوانده می شود و به گفته شهید و ابن مشهدی از ناحیه خود حضرت وارد شده و این دعا بعد از اعمال سرداب نیز خوانده می شود.

در این دعا ابتدا شکایت به خداوند از زمان غیبت آمده و پس از صلوات دعا برای فرج و استغاثه به پیامبر، صلی الله علیه و آله، و امیرالمؤمنین، علیه السلام، و بعد استغاثه به امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، است. (۲)

۹. زیارت امام زمان، علیه السلام، در روز جمعه

زیارتی است که در روز جمعه (که روز ظهور امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، خواهد بود) وارد شده است.

این زیارت ابتدا سلامهایی است متعدد که همه حاوی صفات و خصایص و فضایل حضرت و گاهی حاوی دعای برای فرج و دیگر جوانب حضرت است و سپس ذکر صلوات آمده و دعا برای خود که از منتظران و یاران و شهیدان و دوستان حضرت باشیم. بعد از آن خطاب به حضرت درد دل و شکوایی دارد. (۳)

ص: ۴۲

-
- ۱- ر.ک: مصباح الزائر، سید بن طاووس، ص ۲۲۸، ۲۲۹؛ بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۰؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۳۸ - ۵۳۹.
 - ۲- ر.ک: المزار الکبیر، محمد ابن مشهدی، ص ۱۹۶؛ مزار شهید، ص ۶۴، ۶۵؛ بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۹؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۳۱ - ۵۳۲، شبیه آن در ص ۱۱۵ - ۱۱۶، و نیز دعای بعد از نماز امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، در بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۹۰، و مفاتیح الجنان، ص ۴۵ - ۴۶.
 - ۳- ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۵؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۹ - ۶۰.

۱۰. دعا برای حضرت در شب نیمه شعبان

دعایی است که در شب نیمه شعبان خوانده می شود. در این دعا خداوند را بحق مولود نیمه شعبان قسم می دهد و القاب و فضایل حضرت و بعد صلوات بر حضرت آمده و دعا برای حضور در ظهور حضرت و از یاران آن حضرت بودن و در آخر صلوات بر ایشان و لعن بر دشمنان ایشان ذکر شده است. (۱)

۱۱. دعا برای امام زمان، علیه السلام، در روز جمعه

این دعا در اصل صلواتی است که در اعمال روز جمعه وارد شده است. ابتدا صلواتهایی بر پیامبر، صلی الله علیه و آله، و امیرالمؤمنین، علیه السلام، و ائمه، علیهم السلام، و بعد صلواتی بر همه معصومین، علیهم السلام، است. سپس صلوات بر امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، است و بعد دعا برای طول عمر حضرت و حفظ حضرت از انواع شرور و دعا برای رعیت و شیعیان حضرت و دعا برای فرج و ظهور حضرت به انواع مختلف و در آخر صلواتی بر پنج تن، علیهم السلام، و امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، آمده است. (۲)

۱۲. دعا برای امام زمان، علیه السلام، در سرداب مقدس

این دعا از امام رضا، علیه السلام، نقل شده و در اعمال سرداب مقدس آمده است. ابتدا دعا برای سلامتی حضرت با القاب خاص آمده و حفظ از شرور و تأیید آن حضرت از جانب خداوند و دعا برای فرج و ظهور حضرت و انواع دعا علیه دشمنان امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، و اقرار به صفات حضرت و دعا برای خود نسبت به حضرت و نیز دعاهایی کلی برای خود انسان و در آخر صلوات بر ائمه، علیهم السلام، و اقرار به فضایل و خصایص اهل بیت، علیهم السلام، آمده است. (۳)

ص: ۴۳

-
- ۱- ر.ک: الاقبال بالاعمال، سید بن طاووس، ص ۷۰۵ - ۷۰۶؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۹ - ۶۰.
 - ۲- ر.ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۷۷؛ جمال الاسبوع، سید بن طاووس، ص ۴۹۴ - ۵۰۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷ - ۲۲، ج ۹۴، ص ۱۸۱؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۱ - ۵۳.
 - ۳- ر.ک: المصباح، کفعمی، ص ۵۴۸؛ مصباح الزائر، سید بن طاووس، ص ۲۲۶، ۲۲۷؛ جمال الاسبوع، سید بن طاووس، ص ۵۰۶ - ۵۱۱؛ بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۳۰، ح ۴؛ ج ۱۰۲، ص ۱۱۱؛ بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۳۲، ح ۵؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۴۱ - ۵۴۳.

دعایی که ابوعمرو، عثمان بن سعید عمری، اولین نایب از نواب اربعه زمان در غیبت صغری خوانده و ابوعلی محمد بن همام شنیده و او را امر نموده که این دعا را بخواند، و سید بن طاووس نیز فرموده که ما این دعا را از فضل خدا می دانیم.

در ابتدای این دعا جمله «اللهم عَزِّفْنِي نَفْسَكَ...» آمده و سپس به پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و ائمه، عَلَيْهِمُ السَّلَام، شهادت داده و بعد دعا برای سلامتی امام زمان، عَجَّلِ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، و دعا برای طول عمر حضرت است و در همه اینها معارف بالایی درباره آن حضرت آورده است.

سپس دعا برای خودمان از قبیل یقین و حالت انتظار و تسلیم در مقابل حضرت و از یاران حضرت بودن آمده است. بعد از آن دعا برای فرج و لعن بر دشمنان حضرت و دعا برای بعد از ظهور حضرت و صلوات بر ائمه، عَلَيْهِمُ السَّلَام، و سپس شکایت از زمان و دعا علیه دشمنان حضرت و نیز تحقق یافتن تمام خوبیها توسط حضرت آمده است. (۱)

امید است این مختصر انس دلهایی باشد که در عصر غیبت، انیسی جز مولایشان برای دل خود ندارند و با آنچه بعنوان خطاب با حضرت ولی عصر، عَجَّلِ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، بر زبان می آورند، از اعماق وجود آن محبوب دلها را دعا کنند و از دور و نزدیک سلامش نمایند و بر او درود فرستند.

ص: ۴۴

۱- ر.ک: کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۹۰؛ مصباح الزائر، سید بن طاووس، ص ۲۲۰ - ۲۲۳؛ جمال الاسبوع، سید بن طاووس، ص ۵۲۱ - ۵۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۷، ح ۱۸؛ ج ۵، ص ۳۲۷، ح ۳؛ ج ۱۰۲، ص ۸۹؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۸۸ - ۵۹۱.

گزارش گونه ای از محافل انس و ذکر مهدوی هفتگی در شهر اصفهان

محمود مطهریان

یکی از بلاد مهدوی دنیا شهر اصفهان است. در کمتر شهری می توان به این حد عطر حضرتش را استشمام نمود. آری صبحهای جمعه که دهها و صدها جلسه قرائت دعای ندبه در جای جای و کوچه کوچه و مسجد مسجد شهر برپا می شود، باید آمد و به دنبال یوسف گم گشته حضرت زهرا، علیها السلام، بود که پاسخگوی کدام جمع گشته است.

یکی از زیباترین میعاد گاههای موعودیان را می توان دوشنبه شبها در مسجد کمرزین واقع در میدان قیام (سبزه میدان) یافت. کلاس اخلاق حضرت آیه الله ناصری، که از سالها پیش بر محور اخلاق اسلامی و گفتمان مهدویت دور می زند محفل انسی است که عاشقان دلباخته حضرتش همراه با استاد خویش با ندای «یا بن الحسن» ایشان مرواریدهای پرقیمت خویش را به جریان می اندازند و بستر گونه ها را به نور ولایتش سرسبز و خرم می کنند. آیه الله ناصری که از شاگردان مبرز مرحوم آیه الله نجفی قوجانی و حداد (جانشینان مرحوم آیه الله قاضی، رحمه الله علیه) هستند هم خود از شیفتگان و دلدادگان حضرت حجت، علیه السلام، هستند و هم تمام آنها را که با ایشان در ارتباطند را به این سمت و سو سوق می دهند. شاید بتوان ادعا کرد غیر ممکن است کسی با ایشان تماس بگیرد یا به دیدارشان برود و از ایشان توصیه و مطلبی طلب کند و ایشان در کلامشان صحبتی از حضرت به میان نیاورند و مستمع و مخاطب را متوجه ایشان نکنند.

خوش جلوه ترین و بارزترین نمود موعودی بودن اصفهانیان را شاید بتوان سه شنبه ها در شهر قم مسجد جمکران دانست. خیل عظیم و باشکوه کاروانهای اصفهانیان که به قصد زیارت حضرت فاطمه معصومه، علیها السلام، و مسجد جمکران به این دیار آمده اند چنان چشم نواز است که هر بیننده ای را مات و متحیر و مبهوت می کند که در دورانی که عصر غفلت و خودفراموشی انسانهاست آیا ممکن است امامی غائب از دیدگان نابینایان و کورقلبان تا این حد عاشق و شیفته و دل بسته داشته باشد؟ می توان ادعا کرد از مجموع کلیه افرادی که سه شنبه ها به قم و جمکران به قصد زیارت می روند نیمی و یا حتی بیش از آن را اهالی شهر اصفهان تشکیل می دهند. که وقتی دعا تمام می شود و اتوبوسها قصد اوطان خویش را می کنند مسیر قم اصفهان را تا چند کیلومتر اتوبوسهای زوار مهدوی زینت می بخشند.

چهارشنبه شبها حلقه ذکر رزمندگان اسلام (هیأت محبتان حضرت زهرا، علیهاالسلام) در مسجد آقاعلی بابا واقع در خیابان حافظ با سخنرانی جناب حجهالاسلام والمسلمین سید ابوالحسن مهدوی، که از نمایندگان مجلس خبرگان می باشند، تشکیل می شود. با همان دو موضوع اخلاق اسلامی و مهدویت که طعم شیرین «آل یاسین»ها و «یابن الحسن»های این جمع را جز آنان که در این محفل شرکت نموده اند حتی توان تصورش را ندارند چه رسد به فهم و درک آن.

جمعی از موعودیان در شبهای جمعه در مسجد حکیم واقع در خیابان حکیم جمع شده و پس از آنکه با سخنان دفرقیمت حضرت آیهالله مظاهری، استاد معظم اخلاق و شاگرد مبرز و شناخته شده اخلاقی حضرت امام، رحمهالله علیه، قلب و درون خویش را صفا و جلا دادند با دعای نورانی و روحانی کمیل روح و جان خویش را پرواز می دهند. چرا که نه؟ دعای کمیلی که با صدای حزین و پرسوز عاشق و دلسوخته امام عصر، علیه السلام، جناب حجهالاسلام والمسلمین آقای مهدوی قرائت شود و در میان آن هم حکایت یکی از تشریف یافتگان به بارگاه حضرتش زینت بخش محفل گردد حقیقتاً هر دلباخته ای را تا در کوی دلبرش پرواز داده و در قلب او جایش می دهد و او را قلب خویش منزل.

یکی از دهها و صدها جمع باصفایی که صبحهای جمعه برای قرائت دعای پرفیض و شور ندبه در فراق و هجران حضرت حجه، علیه السلام، در این شهر برگزار می شود در همان مسجد آقاعلی بابا با صدای دلنشین آمیخته با اشکهای روان حاج آقا مهدوی است که آنچه بر گونه های دلدادگان به جریان می افتد و قلبهای پرزخم ایشان را پراشتهاب می کند را جز قطب عالم امکان و امام عصر و زمان، علیه السلام، را تون و تاب خریداریش نیست چرا که «قدر گوهر گوهری داند.»

ظهر جمعه که عرصه های نماز موعده و میعاد عاشقان الله است، موعودیان این شهر برای اینکه حتی در این صحنه پرشور حضور اسلامی هم به یاد محبوب خویش باشند و متذکر حضرتش، در نماز جمعه شاهین شهر اصفهان جمع می شوند تا از صحبت های نغز و پرمغز جناب حجه الاسلام و المسلمین شیخ عبدالقاسم شوشتری که از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی، رحمه الله علیه، می باشند و یا امام جمعه موقت جناب حجه الاسلام و المسلمین مهدوی بهره مند شوند تا همراهی با آگاهی سیاسی و اجتماعی در این عرصه بر عشق و حب و محبت خویش به حضرتش بیفزایند و با صحبت های اخلاقی پر بار ایشان با صفای بیشتر به مهدوی شدن و مهدوی پروری پردازند.

جمعه شب هم جلسه دیگری برای پرورش روح جمع عاشقان حضرتش در حسینیه خورد آزاد واقع در خیابان شریف واقفی تشکیل می شود که چشم نواز هر کسی که وارد آنجا می شود این نوشته و تابلوست که: «یوم ندعوا کل اناس بامامهم؛ ای خوش آن روز که همگی به دنبال مهدی خوانده شویم».

منتظران حضرت مهدی، علیه السلام، هر هفته در مجموعه فرهنگی حضرت زهرا، علیها السلام، از سخنان محققانه و اندیشمندانه جناب حجه الاسلام و المسلمین سعید معمار منتظرین، که اندیشه و افکار و سیره و گفتار و منش استاد شهید مرتضی مطهری با گوشت و خون ایشان آمیخته گشته، بهره مند می شوند. موضوعات مورد بحث در این جلسه به گستردگی آثار استاد شهید است؛ لیکن جلسات عزاداری و دعا برای حضرتش زینت بخش همه جلسات می باشد و دستهای بلند شده به دعا و اشکهای روان از هجر روی حضرتش را باید آمد و دید تا بتوان درک کرد که دلدادگی و شیفتگی به چه معناست و دلباخته در اوج تمایلات شهوانی جوانی چگونه است و کیست.

جلسات و حلقه های ذکر و انس موعودیان در این شهر زیبا محدود به آنچه گفته شد نمی شود و تنها مهدویان و عبدالقائم هایی که در بالا؛ نامشان آمد به معماری منتظرین حضرتش در راستای ناصرپروری برای ایشان نمی پردازند. آری در شهری که طلابش جلسات درس و بحث و ذکر و مباحثه و... خویش را با دعای فرج و اشک و تمنای وصال حضرتش شروع و ختم می کنند، چونان عزیز از دست دادگان در اعتکاف و لیالی قدر و دیگر مراسم اتصال با ذات ذوالجلال، با چشمانی خونبار و ضجه های بسیار و بر سینه و سر کوبان از ذات مقدس الله، جلّ اسمه، تعجیل در ظهور و فرج حضرتش را می طلبند.

با توجه به آنچه در بالا آمد آیا ستم نیست که صرفاً به چشم یک شهر زیبای سیاحتی در اصفهان نگریست.

شاید خواننده عزیز گمان می کند تهیه کننده این مطالب قصد ترویج روحیه ناسیونالیسم و ملیت گرایی داشته است؛ اما آنچه مسلم است موعودیان نه تنها چنین تصویری نمی کنند بلکه شاد گشته و مسرور که اگر روزی گذرشان به این دیار افتاد حتی اگر با جمعی غافل از جمال حضرتش بودند می دانند چگونه آب بر آتش درونی وجود بریزند و بر عطش خویش بیفزایند شاید که توفیق لقاء آن رخ بی مثال و دلربا را بیابند و این مطالب نوشته شد در این راستا که:

نوریان مر نوریان را جاذبند

ناریان مر ناریان را طالبند

دوباره سلام. دوباره اشک. دوباره مرگ را ناز کشیدن. دوباره...

کاش اینجا بودی. همین جا؛ زیر همین سقف. رو در رو. مثل آن وقتها که پدر بزرگ می نشست و در جنب و جوش ما گم می شد.

اینجا هوا بارانی است. شاید باران... شاید برف... شاید هیچ کدام. اگر برف باشد، بهتر است. باران، وقتی به زمین می رسد، همه جا را فقط خیس می کند؛ همین. برف اما رنگ و بوی زمین را عوض می کند. برف، جای پای آدمها را نگه می دارد؛ زود آنها را فراموش نمی کند.

از برف و باران بگذریم. چه کار می کنی با تنهایی، با غریبی، با بی وفایی های ما؟ راستی چرا دائم از این شهر به آن شهر می روی؟ نگران نامه هایم نیستم که مبادا به دست نرسد؛ می دانم نامه هایی که نشانی شان توی پاکت، بعد از سلام نوشته شده باشد، حتماً - و خیلی زود - چشمهای تو را زیارت خواهند کرد. اما دلم می خواهد بدانم چرا یک جا نمی مانی؟ یک روز می گویند مکه ای، یک روز خبر می آورند که در مدینه دیده شده ای، یک روز کربلایی ها را ذوق زده می کنی. یک روز بوی تو را که در مسجد کوچک و قدیمی محله جا مانده بود، شناسایی می کنند. فکر می کردم فقط ما آرام نداریم. گویا تو از ما ناآرامتری.

نمی خواهم گلایه کنم، چون اصلاً دل و دماغ این کار را ندارم، ولی باور کن به ما خیلی سخت می گذرد. سخت نیست بی تو در میان دشمنان تو بودن؟ سخت نیست ناز هر نازیبایی را کشیدن و پای هر علف هرزه ای، جوی عمر بستن؟! سخت نیست تبدیل عروسی ها به عزا، فقط به جرم این که جوانهای ما، نشانی شادی را از غم گرفته اند و فقط به این اتهام که در راه مدرسه به گدای شهر سلام نگفته اند؛ سخت نیست تنها راه گریه که از گلوی ما می گذشت، به فرمان بغض بسته باشد؟ آخر چقدر تنهایی؟ چقدر دلتنگی؟ چقدر جمعه های دلگیر؟ چقدر خندیدن به روی آنان که گریه تو را نمی شناسند و عکس سیاه و سفید خود را در اشک رنگین تو نمی بینند؟

دیروز برای خرید کفش به بازار رفتم. چها که ندیدم! مردی فریاد می زد: «بیایید! بیایید! از این انگورهای من که با جبه ای شما را به معراج بی عاری می برد، بخرید، بخورید و بنوشید.» یکی دستهایش را به هم می زد و کتابهایش را به رخ ما می کشید و می گفت: «دست خالی نروید!» بخرید و بخوانید کتابهای مرا که هر برگ آن صحنه صد عشق کاغذی است» یکی را خریدم و دوباره نه سه بار، خواندم. راست می گفت بیچاره! پر بود از عشقهایی که یخهای قطب جمود را شرمند می کرد. کفش را فراموش کردم. یک هدیه برای تو خریدم. نمی گویم چه خریدم. ولی به فروشنده آن گفتم: اگر نپسندید، پس می آورم. گفت: از قول من به او بگو: «اگر این را نپسندی باید به دوستانی در مریخ، امید ببندی. ما زمینی هستیم و هدیه های زمینیان، بیش از این نمی تواند بود.» آن هدیه بی ارج و مجد را در کاغذهای همان کتاب پیچیدم. چون می دانم برای پاره کردن آن کاغذهای کاهی هم که شده، نگاهی به هدیه من خواهی کرد.

می خواهی دو سه سطری هم از حال ما بدانی؟ اقبال گم شده است. مستی، ذوقی ندارد. باده های جام خوشایندی، همه آبگونند. بی طعم و بی بو. آنقدر قلب و دغل فراوان شده است که گویی روز داوری از باور مردم قهر کرده است. بعضی هنوز چشم به راه معجزه بخت اند و شانس می پرستند. همه اتفاقات مهم زندگی ما، در خانه سالمندان می گذرد. این را هم بگویم که جدیداً مرگ خیلی خوش سلیقه شده است. نمی دانی چه نازی می کند. همیشه دیرتر از اجل می رسد و زودتر از آرزوها. در شهری که ما زندگی می کنیم بچه ها را از روی رنگ لباسهایشان می شناسند و جوانها را از خیابانی که در آن بالا و پایین می روند. این جا همه دست به کار شده اند که روی عکس تو، آگهی های تبلیغاتی بچسبانند.

دیوارهای شهر، همگی برگهای یک کتاب اند: خودآموز خودکشی. من ندیدم فیلمی که زنگ آن را برای تو - یا حتی من - به صدا درآورده باشند. این جا همه در جنب و جوش اند، که تو را فراموش کنند؛ باز هم نمی خواهی بیایی؟

در پس پرده ای موج از حرارت، رشته ای از انسانها در دوردستها به نقطه ای سیاه انجامیده و او در ابتدای آن بود. ترازوی سرنوشت در برابرش بازی می کرد و کفه ها خیل چشمها را با خود بالا و پایین می برد. سیاه جامگان عذاب و سفیدپوشان رحمت اطراف ترازو قرار گرفته بودند و گروه گروه مأمور می شدند؛ گاهی از جانب راست و گاه از چپ. دریای کبود آسمان توفانی، امواج خروشان آتش را به سینه می کوفت و می رفت تا زمین را در کام خود فرو برد. استخوانهای سوخته، بازماندگان جنگف پایهای برهنه با ریگهای تفته بیابان بودند.

رشته، در تلاطم گردبادهای سوزان موج می زد و گهگاه پاره می شد. زخمف دو راهی که دل صحرا را شکافته بود در دورترها بر هم آمده بود. تمام تنش می لرزید. لایه هایی از عرق غوغای آسمان را پوشش اندامش کرده بود. کویر زبانش دائم در هوای داغ بازدمش می جنبید. قلبش دیوانه وار به دیوار سینه می کوبید. چشمهای خونین در کاسه هایشان با سکون ترازو از حرکت باز ایستادند. با اینکه پرونده اش قطور بود ولی ترازو سبک نشان می داد. کمی تأمل و بعد...

صدایی در آسمان پیچید: بگیریدش، زنجیرش کنید، ببریدش.

صدا دلهره را تا سرحد مرگی دوباره در وجودش پیش برد. گوشه‌هایش صدای سوتی ممتد را می شنیدند و سرش زنگ می زد. پرده چشمانش سیاه شد. حالش به هم خورد. زانوهایش خم شدند و افتاد. صدا در گلویش خفه شد. لرزش بدنش کلمات فراری از حنجره را می درید. به دنبال صدا به هر سو سر می کشید. چهار دست و پا روی زمینهای داغ بیابان خود را به این سو و آن سو می کشید و در شیشه گداخته آسمان صاحب صدا را جستجو می کرد. ضجه می زد، موهایش را می کند، قسم می خورد، اشکهایش در شیب تند گونه های بیرون زده اش ناپدید می شد. سکوت همچنان برقرار بود. نسیمی داغ وزیدن گرفت و مهره خفقان را در گلویش باقی گذاشت. گروهی از سیاه جامگان پیش آمدند. هر گامشان بر ضجه هایش می افزود و استخوانهایش را خردتر می کرد بدنش به لباسی سیاه، بافته از

شکسته شمشیرهای آخته، پاره و چاک شد. از انتهای سینه اش ناله ای خفیف بلند شد و در خم و راستای گلویش گم شد. گرداب نابودی ذرات وجودش را می مکید. مقاومت بر صلیب تسلیم کشیده شده بود. به دستور سیاه جامگان بزحمت نیم خیز شد. ستون دستهایش بنایی متزلزل را نمایان کرد. سرش پایین افتاده بود. بستر ناله ها رو به خشکی می رفت. زنجیرهای آتشین آن بنای لرزان را ویران کرد و صورتش را با خاک آشنا. ریگها، بی رحمت از همیشه به چشم و دهانش یورش بردند و خونی کف آلود بیرون زد. زنجیرها مانند گرسنگان گوشت تنش را می خوردند و فرو می رفتند و چرک و خونی جوشان را جایگزین خود می کردند. زوزه ها در کویر دهانش سر در گم می شدند و می مردند. قلاده ای به او زدند که چانه اش را تا سرحد شکستن گردن بالا داد و آسمان را خشن تر از همیشه در دیدگانش محدود کرد. قلاده آنقدر تنگ بود که حتی نفسهای گداخته را به گورستان آرزوها فرستاده بود.

استخوان گردن و فلز این بستف خفقان درهم آمیخته بودند. به دست و پایش گویهایی به سنگینی تمام دنیا بستند. دو مأمور او را می کشیدند و به زور می بردند. تلوتلو می خورد، سکندری می رفت و با صورت روی زمین می افتاد. حتی صحرا هم بی رحمانه دندانهایش را به صورت او فرو می کرد و می درید. هیچ چیز برای دلخوش کردن نبود حتی دردی که کمتر باشد. امید در سیاهچالهای درد و عذاب جان می داد. قلب در سینه اش گم شده بود. و تنها ضربات گاه گاهش، خون غلیظ شده را بسختی در رگها به حرکت وامی داشت. تمام بدنش سوزن سوزن می شد، عضلاتش کشیده می شدند، مفاصل فریاد می زدند و رگها خونپاش می کردند.

صدایی آشنا در میان هجوم ناآشنایی های بی رحم او را به خودش آورد. در آن دورترها گروهی حلقه به دور بیرقی پروانه وار می چرخیدند و دستها را بالا و پایین بر سر و سینه می کوفتند. ناتوان ترها گوشه ای نشسته و ضجه می زدند و کسی در کنار بیرق نگین وش با صدایی حزن آلود مرثیه سر می داد.

سیاه جامه ای که همراهش بود نگاههای جستجوگر او را دریافت:

- «اینجا به خواست عرشیان و به دستور آفریدگار از عاشورا تا پایان روزگار عزاداری خواهند کرد تا یاد خون خدا در برزخ هیچ گاه فراموش نشود. آن بیرق سبزینه هم عمود خیمه برزخ است و سالیان دراز برافراشته» تازه فهمیده بود که صدای آشنا از کجاست. یاد خاطرات حسینه رو به روی خانه شان مثل کبوتری سفید بر شانه اش نشست. دهانش را که همچون کوره ای داغ و کثیف از لخته های خون و چرک شده بود از خواب بسته بودن بیدار کرد. آنچه از نیرو در توانش بود در لبانش جمع کرد: - «السلام علیک یا...»

گلویش قفل شد. حنجره اش مرد و بقیه حرفش را از ذهن گذراند.

سیاه جامه نهیبی زد. زنجیرها سنگینی شان را دوباره به رخ او کشیدند. بلند شد، قدمهایش بی اختیار و از پی هم می آمدند. جلوتر مردی بلندبالا و سبزپوش و بغایت خوش اندام ایستاده بود. عده ای اطرافش به سان طواف کنندگان حضور داشتند.

- «سلام» مأمورها ایستادند تا مرد را شناختند جواب سلام دادند و تعظیم و تکریم کردند:

- «شما؟... اینجا؟»

- «جواب سلام و جواب دارد»

- «ولی سلام او از سر عادت بود عادتی که در زمین لغله زبان گناهکارش بوده است.

گستاخی مأمور سیاه جامه زبان یکی از اطرافیان مرد سبزپوش را به اعتراض گشود:

«کرم وقتی به کمال می رسد، عادت و غیرعادت نمی شناسد.»

مرد سبزپوش پرونده را خواست. دستهایش رحل پرونده شد و چشمهایش جستجوگر آن.

صفحه اول، صفحه دوم... پرونده را بست. چشمهایش بغض کردند و خیره ماندند.

او از نگاه خیره مرد سبزپوش هراسی عجیبتر از آنچه تاکنون داشت چشید.

فشاری که آن نگاه خیره به اندامش وارد می کرد از تیزی آن شمشیرهای آخته و سنگینی آن زنجیرهای بزرگ و فشار آن قلابه بی رحم و آن گوی به اندازه همه دنیا بیشتر بود. چهار ستون بدنش گویی به قصد انفجار لرزیدن گرفت و جرقه آن انفجار طنین این صدای مرد خوشبو و بلندبالا بود که:

- «این سیاه ها چیست؟ شرم نمی کنی از این پرونده؟ شرم نمی کنی عرق شرم بر پیشانی ما می نشانی؟...»

او دیگر نفهمید که سبزپوش ناگهان آمد، حرفی زد یا نه، چون آن انفجار درونی تمام احساسها را از او گرفت. از احساس سنگینی زنجیرها و گویها تا احساس تشنگی و عطش و... فقط و فقط احساس بزرگترین درد عالم در درونش فریاد شد و این

آرزو در تمام وجودش التماس شد که «ای کاش فقط به اندازه چند لحظه به دنیا باز می گشتم و داستان بزرگترین درد عالم را برای مردمان می نوشتم تا این تجربه بزرگ گمشواریه جانشان شود.

ص: ۵۳

فقط چند لحظه که بگوید: «عذاب بزرگ، چشمان خیره مردی بلندبالاست که عرق شرم بر پیشانی اش نشسته باشد.» کشیده شدن زنجیرها و حرکت سیاه جامگان مأمور او را متوجه نبود سبزپوش بلندبالا کرد.

توفان آسمان فروکش کرده بود. زمین که به لجتزاری چرکین و جوشان بدل گشته بود و مدام بر پای او چنگ می زد زیر پایش می چرخید.

دوباره به زمین افتاد. زخمها از گنداب جوشان و شور پر شد و کویر دهانش مردابی متعفن گردید. چشمهایش دیگر سپیدی را نمی شناخت مهی غلیظ و کورکننده کم کم مسیر را فراگرفت. تنها ترنمی دلنواز از دوردستهای دور چون پیچکی نوپا اندامش را دربر می گرفت.

مه حالش را به هم زد. خون و چرک را بالا آورد. دملهای چرکین روی بدنش سرباز کردند. پیچک ترنم در صدای تلاقی زنجیرها و زوزه ها جان می گرفت و ریشه می پراکند. زمین چونان زخم خورده ای تشنه، گندابها را بلعید. شمشیرهای پیراهنش رو به کندی گذارده بودند. نوری مبهم از پس مه تصویری مبهم تر از بیابان مرگبار جهنم را تداعی می کرد. دیدگانش به دنبال سپیدی، جویباری از خون راه انداخته بودند و قلبش نفس کشیدن را دوباره تجربه کرد. دریای فریادها در پس مهره مرگ و خفقان رو به طغیان بود. پیچک ترنم تا حنجره اش بالا آمده بود و از زیر قلاده سرک می کشید.

نفس از لابه لای روزنه ها ششهای مچاله شده را نیمه پر می کرد. هوای مانده سینه اش ناله ها را در راهروهای زندان اختناق پیش برد و توفانی از دردها را در فضا پراکند. قلاده از هم گسست و گردنی کبود و چروکیده با صدای خرد شدن استخوانهایش صاف شد و آهی بلند با گلوله بغض بیرون جهید.

سیاه جامگان در هاله های حیرت، ادراک را از کف داده بودند. مه رقیقتر شد. سایه خاکستری سیاه جامگان در چشمان خونین مرد شکسته بود. تصویر مبهم او نیز سیاه جامگان را از حضورش اطمینان بخشید. زمین رو به خشکی می گذاشت و خاکی نرم پاهایش را لمس می کرد. نسیمی ملایم و دلنشین با کنار زدن مه، تصویر کویر ترسناک را از دفترچه افکارش پاک کرد. مه کم کم ناپدید شد و چشمهایش به نوش داروی نسیم بهبود یافت سنگینی و سوزش همراه با زنجیرها در کام زمین فرو رفت. رگه های خون و چرک بر بدنش خشکیده بودند. پرده پلک دیدگان متورمش را به نور مهمان کرد و صحنه ای بدیع نقاشی نمود. چشم سیاه جامگان بسختی در حلقه اش مانده بود. حیرت و تعجب حرکتش را در بند کرده بود.

پیراهنی از حریر با دنباله های رنگین خنجرها را پس زده بودند و در بازی نسیم، رنگین کمان را می زایدند. رشته های یاقوت سرخ در شمیم مشک بر گردنش تاب می خوردند. او در نبود درد و حضور تحول هنوز دیدگان خیره آن سبزپوش را فراموش نکرده بود. سیاه جامگان، سرچرخان این سو و آن سو را می نگریستند و پا بر فرشی از گلهای هزاررنگ و مخملی از چمن پیش می رفتند. نغمه های آوازه خوانان سوار بر نسیم در آبی آسمان تاج خورشید را می آراست و پارچه زربفت آفتاب در آینه چشمانش موج می زد.

یکی از مأموران ایستاد. - «به خدا سوگند این راه جز به بهشت نمی رود!»

تردید، سیاه جامگان را در تله ترس از نافرمانی خداوندگار انداخته بود. خواست که اطمینان حاصل کند. پرونده را باز کرد صعود نوری سبزرنگ خورشید را به تعظیم واداشت. در پای پرونده نوشته ای به خط سبز خودنمایی می کرد: «ای خدای بزرگی که تبدیل کننده بدیها به خوبیها هستی این بنده را به من ببخش.»

وقتی این جمله را دید آن درد بزرگ، بزرگتر شد. آنقدر بزرگ که در انبوه نعمتها ناگهان زانوانش زمین را بوسید و بعد زمین صورتش را...

× × ×

از خواب پریدم. تمام لباسهایم خیس شده بود. عرق کرده بودم. حیران و سرگردان به این سو و آن سو نگاه می کردم بلند شدم کنار پنجره آمدم. بیرق سبزرنگ هنوز بر سر در حسینیه رو به روی خانه مان در باد می رقصید. جلوی آینه ایستادم. دستی به صورتم زدم. - «من زنده ام». اشکها به صورتم دویدند. دستهایم می لرزید گلویم خشک شده بود. دویدم و وضو گرفتم. هیچ وقت فکر نمی کردم وقتی چیزی بزرگترین آرزویم شود به این زودی برآورده گردد. اشک بی اختیار می آمد. شوکه شده بودم.

- قلم و کاغذ... قلم و کاغذ کجاست.

زیر لب نام خداوند را زمزمه کردم و بعد دل به توان قلم بستم:

«در پس پرده ای موج از حرارت، رشته ای از انسانها در دوردستها به نقطه ای سیاه انجامیده و او در ابتدای آن بود. ترازوی سرنوشت در برابرش بازی می کرد و کفه ها خیل چشمها را با خود بالا و پایین می برد...»

ص: ۵۵

- علی صالح اهل ایمان

از دیگر آیاتی که در شأن امیرمؤمنان علی، علیه السلام، نازل شده، آیه شریفه زیر است:

فإنَّ الله هو مولاة و جبریل و صالح المؤمنین و الملائكة بعد ذلك ظهیر

اگر برای آزارش همدست شوید، خدا یاور اوست و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان از آن پس یاور او خواهند بود.

به طریق شیعه و اهل سنت روایت شده که در این آیه مراد از «صالح المؤمنین» علی بن ابی طالب، علیه السلام، است.

از جمله در روایتی که از امام باقر، علیه السلام، نقل شده، آمده است:

هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: ای علی تو صالح مؤمنانی. ۱.

همچنین از امام صادق، علیه السلام، روایت شده است که:

رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، دو مرتبه امیر مؤمنان، علیه السلام، را به یارانش معرفی کرد. یکبار به آنها فرمود: «آیا می دانید پس از من ولی و سرپرست شما کیست؟» آنها گفتند: «خدا و رسول او داناتر است.» ایشان فرمود: «خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «خدا یاور اوست و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته»؛ یعنی امیرمؤمنان و او پس از من سرپرست شماست.» و بار دوم نیز در غدیر خم فرمود: «هر کس من مولا و سرپرست اویم پس علی مولای اوست.» ۲.

مرحوم مجلسی پس از بیان روایات یاد شده می فرماید:

عبارت «صالح المؤمنین» دلالت بر این دارد که او (علی، علیه السلام) از همه مؤمنان شایسته تر است. و این را هم عرف و هم استعمال تأیید می کند؛ زیرا وقتی یکی از ما می گوید: «فلانی دانای قوم خود و یا زاهد اهل شهر خود است»، از کلام او جز این فهمیده نمی شود که آن شخص داناترین و زاهدترین آنها است. بنابراین هنگامی که فضل او با این دو وجه ثابت شد عدم جواز تقدیم دیگران بر او نیز ثابت می شود، زیرا برتر داشتن کسی که برتری ندارد زشت و ناپسند است. ۳.

غلامرضا بنی اسدی دیروز که جنگ، «مرد» را از «نامرد» باز می شناساند:

من جنگیدم، بدون چون و چرا، تو سکوت کردی، با یک دنیا چون و چرا، او فرار کرد با یک جهان ترس و دنیاخواهی.

من نان کپک زده را سق زدم و جنگیدم، تو چلوکباب سلطانی میل فرمودی و سکوت کردی، او پیتزا خورد و گریخت.

سربرگ همه روزهای تقویم من عاشورا بود، تقویم تو از عاشورا خالی، او اصلاً تقویمی نداشت.

من در پی اقامه نماز، نشستن را بر خود حرام کرده بودم، تو از همه نماز، جلسه استراحت را دوست داشتی، او اصلاً نماز را دوست نداشت.

من رفتم، دنیا را گم کردم، خود را یافتم و خدا را، تو محافظه کارانه بر وضع موجود پای فشردی، او خود را گم کرد.

من زخم خوردم، صبر کردم، خندیدم. تو بی خیال سکوت کردی و چرتکه انداختی، او با ماشین حساب کاسیو گریخت.

من مدام بیدار ماندم، تو به چرت عصرانه افتادی، خرناس او گوش فرشته های خدا را آزد.

من زخم آجین شدم، نور پاشیدم، تو لاله های لوسترت را تمیز کردی، او تراول چکهایش را مرتب کرد.

من شهید شدم، پرواز کردم. تو در کاخ پنج هزار متری ات آرمیدی او به سوی غرب آرزوهایش پرید.

من نماز را شب عملیات در حرکت خواندم. تو در صف اول جماعت جا رزرو کردی او دیرسالی است که سجاده ای ندیده است...

من با شهادت عروج کردم. تو در هبوط خویش گرفتار ماندی او سقوط کرد. امروز، که شیپور جنگ از صدا افتاده است؛

من بدهکار شدم، تو سربه سر شدی، او طلبکارانه حق نداشته اش را؛ از من باز خواست.

من زخمهای تنم را نگاه کردم، تو باز هم چرتکه انداختی، او صفرهای سمت راست عدد صحیح حسابش را شمرد.

من تنها عدد صحیح عالم را امام می دانم، تو حاصل جمع و تفریق چرتکه ات و او عدد منتهی الیه سمت چپ شماره حسابش.

من خود را برای اصلاح آماده کردم، تو ترسیدی و تکفیرم کردی او با زخم زبان به جان زخمهایم افتاد.

من به اصلاح مدام و تزکیه همیشگی در اسلام معتقدم، اسلام تو، اصلاحات را به رسمیت نمی شناسد، او غرب بافته ها را اصلاح می نامد.

من چوب از لای چرخ دولت برمی دارم، تو چوب لای چرخ می گذاری، او همه ماشین و چرخهایش را هدف گرفته است.

من بعد از جنگ به سازندگی کشور دل بستم، تو به آبادانی کاخ و ویلایت و او می خواست همان نسخه ای را بپیچید که برایش نوشته بودند.

من با گل و لبخند آمدم، تو گره در ابرو انداختی و مشت گره کردی او، اما...

من همچنان مظلوم، تو..

من هر لحظه با شهیدان زندگی می کنم، تو شهیدان را مرده می پنداری، او می خواهد استخوان برادرانم را از قبر درآورد.

من با هم زخمهای زنده ام خود را مدیون اسلام و انقلاب به ایران و مردم می دانم، تو طلبه‌هایت را حساب می کنی، او یقه مرا گرفته است. امام، دست و بازوی مرا می بوسید، تو، اما... او هرهر می خندید.

من برای فرج مصلح، اصلاح طلبانه برمی خیزم، تو در انجمن قاعدین، اسم می نویسی، او می خواهد سرداب مقدس را گل بگیرد.

من شعار نمی دهم اما در کنار علی و محمد هستم، تو شعار می دهی و آنها را کوفی منشانه تنها می گذاری، او، اما، نه به علی اعتقادی دارد، نه به محمد.

من حزب اللهی هستم، تو ادا درمی آوری، او فحش می دهد.

من به پای شهیدان سر می سایم. تو از کاسه سر شهیدان عافیت آباد، بنا می کنی و از نامشان، نردبان می سازی، او، اما...

من با شهیدان به معراج می روم، تو می خواهی از نام و یادشان نردبانی بسازی، او اما، با شهید بیگانه است و از شهادت گریزان.

فردا وقتی آقا ظهور کند؛

من در رکاب او می جنگم، اما تو، اما او، هیچکدامتان نیستید!

روزنامه خراسان، ۷۹/۴/۲۸

شیداسادات آرامی - «ای روزگار! می بینی آقا حامی؛ هیچ فکر می کردی یک روز کنار بچه ها تو عملیات شرکت کنی، یک روزی هم دنبال تکه بدنهایشان بیایی؟ من که فکر نمی کردم...» سید که پشت فرمان نشسته بود و با بیل مکانیکی مشغول کار بود بعد از این جملات در سکوت معنی داری فرو رفت. حامی دنباله سکوت را گرفت و از اتاقک بیل به بیرون زل زد. تا چشم کار می کرد خاک بود، مثل همان روزها، خاکریزها همان خاکریزها، سنگر همان سنگر... فقط در نقاط دورتر، نیروهای عراقی، اتاقک های نگهبانی ایجاد کرده بودند.

انگار همین دیروز بود. «عملیات با رمز یازها، علیهاالسلام، شروع شد. بچه ها که اسم رمز را فهمیدند، دل تو دلشان نبود. چقدر خوب پیشروی می کردیم. حدود ۱۵ کیلومتر داخل خاک عراق شده بودیم. آتش دشمن لحظه ای قطع نمی شد. فشنگهای رسام مثل ستاره های دنباله دار بالای سرمان رد می شدند... چه جهنمی... بچه ها کنار دستم یکی یکی رو زمین می افتادند. اما شهیدان! شما چه زیبا راه بهشت را پیدا کردید و عبور کردید و ما جامانده ها بعد از چند سال آمدیم دنبالتان. آنهم در خاک دشمن. پس چی بود که می گفتید، حامی ما را شفاعت کن. دیدید که آخر زمینگیر شدم... آخ، حاجی! تو همین جاها بود که روی زمین افتادی و توی تاریکی به اوج روشنایی پرواز کردی. اسلحه ات را از زمین برداشتم و به دل دشمن...».

در این وقت دست گرم سید روی شانه حامی نشست و او را از خاطراتش بیرون آورد. حامی نفس عمیقی کشید و به سید نگاه کرد. سید که با انگشت به نقطه ای اشاره می کرد، گفت: «افاف، حامی! آن عراقی ها را می بینی، حتی حاضر نیستند، پوتین هایشان را در بیاورند، انگار آمدند جنگ کنند... دلم می خواهد یا پ پ همین بیل بلندشان کنم و محکم بزنمشان زمین. اما حیف که بیل رو باید تمیز و پاک نگه دارم برای شهیدان خودمان.»

حامی به نیروهای عراقی که در اطراف پراکنده بودند و مراقب بچه های تفحص بودند، نگاه کرد و گفت: «چرا این عراقی ها ما را تنها نمی گذارند؟» سید جواب داد:

شاید می ترسند نقشه بکشیم و این ۱۵ کیلومتر را به تبرکیف شهدایمان مال خودمان کنیم. می ترسند مرزبندی کنیم و بگوییم: محدوده عملیاتی کربلای ۵. با وضو وارد شوید...

لبخند سید با دیدن چهره حامی که غم آلود بود زود بند آمد. حامی گفت: «این نشان می دهد که هنوز از ما حساب می برند.» سید همچنان تله های خاک را با انگشتان بیل زیر و رو می کرد که چشمانش را ریز کرد و آرام سرش را از پنجره اتاقک بیرون برد و گفت: «حامی، برو پایین، بین چیه؟ اگر خدا بخواهد...» حرف سید ادامه داشت که حامی مثل برق بیرون پرید و با عجله لابلای خاک مشغول جستجو شد. تکه ای از چفیه را از خاک جدا کرد و به سینه چسباند. آهسته گفت: «امام زمان! به دادمان برس. مولا! اجازه بده، شهیدان را پیدا کنیم.»

خدایا! احساس می کنم بچه ها، چهار، پنج متر زیر خاک دارند دست و پا می زنند اما نمی توانستیم پیدایشان کنیم...» سید پارکت بیل را خالی کرد و مشتی دیگر برداشت. خبری نبود. حامی بغضش را فرو خورد و به عراقی ها که به او چشم دوخته بودند نگاه کرد و بی صدا وارد اتاقک شد. سید چفیه را که دید، بوسید و گفت: «رفیقان! چرا از ما فاصله می گیرید؟ شما آمدید در خاک دشمن، ما آمدیم شما را برگردانیم تو ایران خودمان. می دانم نامحرمیم اما آقایی کنید. اگر دوستان ندارید، باشد، اما ما به عشق شما آمده ایم.» حامی در حالیکه با سید هم ناله شده بود زیارت عاشورا را از جیب پیراهنش درآورد و به زمزمه شروع کرد به خواندن. «السلام علیک یا اباعبدالله... مهدی جان! تو را به جدت کمکمان کن...» هق هق ناله حامی فضای اتاقک را پر کرده بود. سید گفت: «حامی جان! مواظب باش عراقی ها حساس نشوند. حامی! مثل شبهای عملیات که هیچکس متوجه نمی شد و هر کسی در گوشه ای زمزمه می کرد. مثل نصف شب در کربلای ۵، که الآن تو منطقه عملیاتی آن هستیم... آرامتر. عراقی ها در حال گشت زدن هستند. اگر مشکوک شوند، مکافات دارد.» حامی صدایش را پایین تر آورد.

لحظه ها به کندی می گذشتند. سید آهی کشید و آهسته گفت:

یا امام زمان! الآن یک هفته است که هر روز از ۷ صبح تا ۵ عصر کار می کنیم و جز قمقمه و چفیه چیز دیگری پیدا نکردیم، یا مهدی! کمکمان کن. یادتان بخیر شهیدان! از این دنیای خاکی رفتید. اما برای همیشه تو شلمچه ماندگار شدیدی. شلمچه... شلمچه...

برگی از باغ گل عشق بده تا بروم

با توام جبهه که از خون دل آباد شدی

خاکها همچنان در آسمان پخش می شدند و ذره ذره به آغوش زمین برمی گشتند. حامی اشکهایش را پاک کرد و زیارت عاشورا را بوسید و در جیب گذاشت و لبانش هنوز حرکت می کرد. یامهدی شنیدم که اگر تو را سه بار به سر بریده جدت قسم بدهیم به فریادمان می رسی... آقا جان! قبلاً هم این تجربه را کردم و جوابم را دادی. حالا هم می خواهم متوسل بشوم به تو و امیدوارم که ناامیدم نخواهی کرد.

یا صاحب الزمان! چهل روز است که برای انجام کارهای فرهنگی آمدم شلمچه، این روزهای آخر، مهمانی ام در کربلای ایران است. بزودی باید برگردم. تو اجازه بده. تو لطف کن. بحق الحسین. بحق الحسین. بحق الحسین، علیه السلام، اجازه بده تا امروز شهیدی کشف کنیم.» ناله حامی که مولا مولا می گفت. از اتاقتک بیل بیرون نمی رفت. دلش می خواست فریاد بزند. اما نمی توانست، بغض گلویش را گرفته بود و رها نمی کرد. آب دهانش را بسختی فرو داد و از پشت پرده اشک به بیرون خیره شد و گفت: «آقا جان! نذر کردم به جد آن خواهر سیده، اگر شهیدی کشف کنیم، یک هدیه تبرکاً برای آن سیده که مطمئنم از عاشقان و دلباختگان توست بیرم. آقا جان! تو دوستانه را دوست داری. پس به خاطر این نذر هم که شده، نظر کن. می دانم صدایم را می شنوی، اجازه بده مولا.» حامی به بچه های تفحص که در نقطه ای مشغول کار بودند نگریست و بی هیچ صحبتی از ماشین پیاده شد و به آنها ملحق گشت. آنجا هم از شهید خبری نبود. چندی گذشت که ناگهان صدای بوق ماشین سید در منطقه پیچید. حامی برگشت. و از دور به سید نظر انداخت. خوب که گوش کرد صدای او را شنید که فریاد می زد: «حامی! بیا... شهید... بدو...» حامی عرق پیشانی اش را پاک کرد و پابرنه به سمت بیل دوید... در حالیکه نفس می زد سراغ پارکت بیل رفت... سید هم پیاده شد و گفت: «حامی! تو سئل هایت اثر کرد. می بینی جمجمه جدا از بدن» حامی روی خاک زانو زد و سر را در آغوش گرفت و بغض آلود گفت:

آقا جان! من تو را به سر بریده اباعبدالله الحسین قسم دادم. یعنی این شهید که با اجازه تو خودش را به ما نشان داده هم سر جداست. آقا، این چه رازی است؟ مولا! معلوم می شود تو هنوز به شلمچه و بچه های شلمچه نظر داری...

سید بیل را خاموش کرد و حامی داخل گودی شد. پتوی سیاهی خودنمایی می کرد. با ولع خاصی پتو را باز کرد. دهانش خشک شده بود. پیکر شهیدی که دستانش با سیم تلفن بسته شده بود نمایان شد. بلافاصله سیم را از دستان او جدا کرد و برای هدیه به سیده ای که نذر کرده بود کنار گذاشت. سید در مقابل نگاه اشکبار حامی که به او خیره بود سوار دستگاه شد و آنرا روشن کرد.

لحظه‌ها بتندی می‌گذشتند. دو ساعتی تا پایان کار بیشتر وقت نبود. حامی در کنار دو شهید پیدا شده، مشغول درد دل بود و آنها را درون کیسه‌ای که همراهش بود گذاشت تا به معراج انتقال داده شوند. روی تکه‌ای کاغذ نوشت: «آزاده شهید» و آن را کنار پیکر شهید گذاشت. در این وقت بار دیگر صدای بوق شنیده شد. دیری نپایید که فریاد الله اکبر حامی و سید که پشت سر هم و با فاصله زمانی اندک دو شهید را پیش رو می‌دیدند. عراقی‌ها را متعجب کرده بود. حامی با آنکه خیلی سعی می‌کرد جلوی گریستن خود را بگیرد اما باز هم قطرات اشک خاک را گل کرده بودند. لحظه‌ها خود را در شلمچه تبرک می‌کردند و می‌رفتند. غروب فرا رسیده بود و آفتاب سینه آسمان را همرنگ خاک شلمچه کرده بود. یک ساعتی از کشف شهدا گذشته بود و حامی هنوز به بیل چشم دوخته بود که مشت مشت خاکها را الک می‌کرد. که از طرف بیل مکانیکی دیگری که در نزدیکی بود صدای فریادی به گوشش رسید: «حامی بیا!... شهید پیدا کردم... بدو...» حامی که رویش را به صدا برگردانده بود، بسرعت خود را کنار گودی که بیل ایجاد کرده بود رساند. صبر کرد تا بیل خاموش شد و وارد گودی شد. راننده با صدای بلند گفت: «احتمال زیاد شهید بود.» حامی خاکها را کنار می‌زد تا اینکه نگاهش به شهیدی که بدنش را در شلمچه جا گذاشته بود و خود در جوار حق منزل کرده بود. خیره شد. دستانش به جستجو حرکت کرد تا شاید علامتی از شهید پیدا کند. ناگهان تکه‌ای از سربند سبزرنگ توجهش را جلب کرد. سربند را دنبال کرد. به بازوی شهید گره خورده بود، آرام آن را باز کرد. ایستاد و سربند را مقابل نور کمرنگ آفتاب قرار داد تا نوشته روی آن را بخواند... صدای حامی گفت: آقازاده سکوت غم‌انگیز شلمچه را می‌شکست که با صدایی لرزان نوشته روی سربند خاک آلود را می‌خواند... «یامهدی ادرکنی»

اعتراض علیه ممنوعیت نیایش در مدارس آمریکا بالا گرفت

صدای اعتراض مردم آمریکا به فقدان آزادیهای دینی برای برگزاری آداب و سنن مذهبی روز به روز بلندتر می شود. روزنامه «یواس ای تودی» در این باره می نویسد: تعداد بیشماری از مردم آمریکا از تصمیم دادگاه عالی این کشور که دانش آموزان را از خواندن دعا در مکانهای ورزشی محروم کرده است بشدت شکایت دارند و آن را محکوم کرده اند.

طبق نظرسنجی بنیاد طرفداران اولین اصل قانون اساسی آمریکا (قانون آزادی بیان)، ۲۹ درصد از آمریکایی ها معتقدند از آزادی بسیار کمی برای آموزشهای دینی خود برخوردارند. این در حالی است که این رقم نسبت به نظرخواهی سال گذشته درباره همین موضوع ۳ درصد و در نظرخواهی سال ۱۹۹۷، ۸ درصد افزایش یافته است. تقریباً نیمی از مردم آمریکا هم (۴۸ درصد) معتقدند مسؤولان باید اجازه نیایش در مدارس را به دانش آموزان بدهند. در این حال، ۵۶ درصد می گویند معلمان باید اجازه استفاده از انجیل را به عنوان یکی از کتابهای تاریخی داشته باشند.

دادگاه عالی آمریکا نیایش و استفاده از انجیل در کلاسهای درس را در سال ۱۹۶۳ ممنوع کرد. این در حالی است که ۶۴ درصد از شهروندان آمریکایی به تصمیم نهایی دادگاه عالی آمریکا در روز ۱۹ ژوئن (۳۰ خرداد) که بر اساس آن حکم نیایش در مراکز ورزشی مدارس نیز ممنوع شد، اعتراض دارند و با آن مخالفند.

شورای روابط آمریکا - اسلام که در واشنگتن مستقر است نیز حکم دادگاه عالی آمریکا مبنی بر ممنوعیت نیایش در مراسم ورزشی مدارس آمریکا را محکوم کرده است.

روزنامه کیهان، شنبه ۷۹/۴/۱۱

رشد اسلام در آمریکا

رشد باورنکردنی اسلام در بین سیاهپوستان آمریکا، تنش فرهنگی و سیاسی به دنبال خواهد داشت. روزنامه آمریکایی یو.اس.ای. تودی نوشت: در حال حاضر بیش از دو میلیون و ۵۰۰ هزار سیاهپوست آمریکایی خود را مسلمان می دانند و پیش بینی می شود طی دو دهه آینده اسلام به بزرگترین مذهب در بین شهروندان سیاهپوست آمریکایی تبدیل گردد.

این روزنامه نوشت: با توجه به اینکه در سالهای دهه ۱۹۳۰ مسلمانان سیاهپوست آمریکایی چند ده نفر بیش نبودند، رشد اسلام در بین این عده باورنکردنی است. در حال حاضر تقریباً در تمامی مناطق سیاهپوست نشین شهری در آمریکا می توان مسجد، مرکز فرهنگی اسلامی، مدرسه اسلامی و قصابی گوشت حلال پیدا کرد.

یو.اس.ای. تودی تصریح کرد: نتایج اجتماعی مثبت معیارهای جمعیت رو به رشد مسلمانان سیاهپوست بتدریج ثمر می دهد و برنامه های مبارزه با مواد مخدر گروه امت اسلام تاکنون به توبه عده زیادی از مجرمین سابق انجامیده است.

«دنیل پایپ» مدیر انجمن خاور میانه و اسلام شناس عقیده دارد علت گسترش نفوذ اسلام در بین سیاهپوستان آمریکا را می توان در پیام «عالیجاه محمد» بنیانگذار گروهی به همین نام دریافت. این پیام متضمن «امید و نفرت» است.

روزنامه یاد شده در خاتمه نوشت: بسیاری از تأثیرات تحول مذهبی پیش گفته در جامعه سیاهپوستان آمریکا غیرقابل پیش بینی و غیرقابل کنترل است.

نیویورک - خبرگزاری جمهوری اسلامی

روزنامه کیهان، یکشنبه ۷۹/۵/۲.

ص: ۶۴

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

دنیای امروز دنیای پرغوغا و بی محتوایی است. عصر تکنولوژی که بشر در کمال غرور و نخوت آن را همه علم فرض کرده، آنچنان مستانه در هیاهوی زندگی مدرن راه می سپرد که اگر مجالی برای تفکر و نگریستن بیابد، خود را اسیر و در بند مصنوعات خویش خواهد یافت. انسان عصر ما دیریت که از دردها و حیرتها، از سردرگمیها و روزمرگیها به تنگ آمده و هر از چند گاهی گویی از سر درد فریادی برمی آورد. اما دریغ، دریغ که آنچنان مست و سردرگم، غرق در هیاهوی زندگی مدرن گشته که صدای فریاد او نیز در همه محیط گم می شود.

قرنهاست که قرآن دوی درد ما را به ما نهیب می زند و کلام جانبخش و نورانی ائمه، علیهم السلام، ما را به مداوای خویش فرا می خواند. کاش، کاش لحظاتی به این ریسمان الهی در می آویختیم، سر از غبار محیط بیرون می کردیم و مجال تنفس و استشمام کردن عطر معنویت و حیات را می یافتیم.

لذا بر آنیم تا در هر شماره چند حدیث نورانی پیرامون موضوعات مختلف به حضورتان تقدیم کنیم. باشد که در پرتو دقت و تأمل در این احادیث و عمل به آنها خود را از اسارت دنیا نجات دهیم، پرده های غفلت را کنار زنیم، پیوند عاشقانه مان را با خداوند عالم استحکام بخشیم و زمینه را برای ظهور آن یگانه دوران حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، فراهم سازیم. ان شاء الله

خدای تعالی فرمود: بنده ام! اگر مرا در تنهایی یاد کنی تو را در تنهایی یاد کنم و اگر در میان جماعتی یاد کنی تو را در میان جماعتی بهتر و فراوانتر از جمع تو، یاد کنم. (۱)

در حدیث قدسی آمده است: هر گاه به دل بنده ام سر زخم و بینم که یاد من بر آن چیره گشته است، اداره و تربیت او را خود به عهده گیرم و همنشین و همسخن و همدم او شوم. (۲)

پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نیز می فرماید: هیچ عملی نزد خدای تعالی محبوبتر و هیچ عاملی در نجات بنده از هر گناهی در دنیا و آخرت مؤثر از یاد خدا نیست. (۳)

ص: ۶۵

۱- میزان الحکمه، محمدی ری شهری، محمد، ج ۴، ص ۱۸۴۷، ش ۶۳۸۹

۲- همان، ج ۴، ص ۱۸۴۷، ش ۶۳۹۶

تهیه و تنظیم: سیدصادق سیدنژاد اشاره: بیش از هزار سال است که مسجد مقدس جمکران میعادگاه منتظران و سجده گاه مشتاقان کوی مهدی، علیه السلام، است. و هر شب چهارشنبه هزاران عاشق دلسوخته از گوشه و کنار ایران اسلامی و دیگر کشورها به این مسجد رو می آورند تا شاید نشانی از آن یار غایب از نظر بیابند.

به منظور فراهم آوردن امکان ارتباط گسترده تر خوانندگان موعود با مسجد شریف جمکران بر آن شدیم که در هر شماره صفحاتی را به این مسجد اختصاص دهیم.

مطالبی که در این صفحات درج می شود همگی توسط معاونت فرهنگی مسجد مقدس جمکران تهیه و تدوین شده و در اختیار علاقه مندان موعود قرار گرفته است.

اشاره: در پی درخواست جمعی از خوانندگان و دوستداران «موعود»، صفحه «میعادگاه منتظران» پاسخگوی سؤلهای مختلف شما درباره «موعود آخرالزمان» خواهد بود.

سؤلهای خود را به آدرس مجله ارسال دارید. اگر ممکن است در زمینه جواز و عدم جواز ذکر نام خاص امام زمان، علیه السلام، مقداری توضیح دهید:

در متون روایی به بعضی از روایات برمی خوریم که در آنها ائمه اطهار، علیه السلام، فرموده اند: از ذکر نام مخصوص امام عصر خودداری کنید. تعبیر به کار رفته در این گونه از روایات با همدیگر بسیار متفاوت است. به عنوان مثال امام صادق، علیه السلام، در یک مورد می فرماید: نام مبارک صاحب الامر (امام زمان، علیه السلام) را هیچ کس جز کافر به زبان جاری نمی سازد. همینطور در توقیعی که از طرف وجود مبارک امام عصر، علیه السلام، برای عالم بزرگوار مرحوم صدوق صادر شده است این چنین آمده است: هر کسی که در جمع مردم نام مرا ذکر نماید لعنت خدا بر او باد...

با توجه به این گونه روایات تعدادی از علمای بزرگ اعم از محدثان و غیر محدثان ذکر نام مخصوص آن حضرت را ممنوع و حرام می دانند و مراد از نام مخصوص هم نام مبارک حضرت پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، (م ح م د) است اما این عده هم همانند همه علمای دیگر تلفظ به القاب آن حضرت نظیر مهدی، قائم، حجت و منتظر و... را جایز و بی ایراد می دانند.

ممکن است کسی این سؤال را مطرح کند که آیا این حکم مربوط به تمام زمان و مکان و شرایط است یا مخصوص زمان و مکان خاصی است؟ لازمه پاسخ به این پرسش آن است که تمام روایات موجود در این زمینه را مورد بررسی قرار دهیم آنگاه از طریق یک جمع بندی حساب شده نتیجه بررسی را به عنوان پاسخ سؤال مذکور ارایه نماییم. بر این اساس از مختصر بررسی انجام شده چنین به دست می آید که در مجموعه حدود چهار قسم روایت درباره حکم ذکر نام مخصوص امام زمان، علیه السلام، وارد شده است. همانطور که گفته شد در دسته ای از آنها بطور کلی ذکر نام آنحضرت ممنوع و حرام دانسته شده است در دسته ای دیگر علت عدم جواز ذکر نام امام زمان، علیه السلام، ترس و خوف از رسیدن ضرر جانی به آن حضرت ذکر شده است.

در بخش دیگر از روایات خود ائمه اطهار، علیهم السلام، و اصحاب بزرگوارشان در لابلای سخنان خود نام مخصوص آن حضرت را بصراحت بر زبان جاری ساخته اند.

بالاخره در قسمت دیگری از روایات گفته شده است که ذکر نام خاص آن حضرت تا زمان ظهور ایراد دارد ولی این کار پس از آن هیچگونه محذوری ندارد.

اما نتیجه نهایی از جمع بندی این روایات پس از تقیید مطلقات آنست که به زبان آوردن نام مخصوص امام زمان، علیه السلام، در امثال زمان ما که شرایط تقیه و خوف و توجه ضرر به وجود مقدس امام زمان، علیه السلام، محسوب نمی شود هیچگونه ایرادی ندارد یعنی تمامی روایات مربوط به تحریم به آن دوره و شرایطی ناظر هستند که خلفای جور و دشمنان دیگر در صدد دستیابی به آن حضرت بوده اند و ممکن بود از طریق ذکر نام آن حضرت به محل زندگی و سکونتشان آنها دسترسی پیدا کنند و در نتیجه از این جهت خطری متوجه وجود مقدس امام، علیه السلام، بشود.

علمای زیادی به این برداشت از مجموعه روایات صحّح می گذارند صاحب کتاب کشف الغمّه می نویسد: فتوا و نظر من این است که منع تلفظ به نام مخصوص مهدی، علیه السلام، از روی تقیه بوده است ولی این کار در زمان ما اشکالی ندارد چون شرایط تقیه به زمان و دوره ما صدق نمی کند.

باز در این باره مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب ارزشمند وسایل الشیعه می فرمایند:

در مورد تقیه و وجود خوف تلفظ به نام آن حضرت حرام است ولی در غیر موارد تقیه، احتمال ضرر و خوف حرمتی ندارد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

